

آنتی سروش

پاسخ به : دکتر سروش در خصوص مقاله «خواب احمد» او

از : جمال گنجه ای

شناسنامه کتاب

نام کتاب : پاسخ به دکتر سروش در خصوص مقاله «خواب احمد» او

نام مولف : جمال گنجه ای

تاریخ انتشار در فضای مجازی : تابستان ۹۳

ادیت : زمستان ۹۶

tafsir.jamal-ganjei.com

jamalganjei@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

صفحه	موضوع
۵	مقدمه ۱ : چرا ناگهان اینهمه وحی پژوه پیدا شده؟
۱۱	مقدمه ۲: وحی پژوهی محال است
۱۵	مقدمه ۳: بسیاری از مدعیان ، قرآن را نمی شناسند
۱۷	مقدمه ۴: ضعف شدید مستندات دکتر سروش
۲۱	مقدمه ۵: انگیزه دکتر سروش برای ورود به این موضوع
۳۵	نتیجه گیری مقدماتی
۳۶	ورود به مطلب اصلی (مخالفت صریح این گفتمان با نص قرآن)
۵۰	پیوست ۱: در باره «خواب»
۵۸	پیوست ۳: یک نمونه مشابه با نقدِ درجا

مقدمه ۱

چرا ناگهان اینهمه وحی پژوه پیدا شده؟

وقتیکه یکنفر در اثر یک بیماری میمیرد، خوب، این یک واقعه است و یک همدردی واستغفار و دلداری به بازماندگان، و نهایتاً موضوع تمام تلقی شده و پس از مدتی فراموش میشود. اما وقتیکه در مدتی کوتاه چند نفر به یک بیماری واحد بمیرند این موارد یک «خبر» تلقی میشود، و صرفنظر از اینکه توجه متخصصان را به خویش جلب میکند و اهالی رسانه ها را وامیدارد روی آن تمرکز کنند و ادارات مختلف مرتبط دولتی را وامیدارد نسبت به آن واکنش نشان دهند، دو سوال را پیش روی همگان قرار میدهد :

۱- علت و یا علل بوجود آمدن آن وقایع چه بوده ؟

۲- نتایج بوجود آمدن آن وقایع چه ها میباشد؟

جریانی را که «وحی پژوهی» مینامیم شبیه موضوع فوق است.

در مدتی کوتاه، ناگهان، تعدادی وحی پژوه پیدا شده اند، یکی دوتا نبوده اند، زیاد بوده اند، و پخش شدگی شان در گستره قابل توجهی از جهان اسلام بوده است، بطوریکه ذکر نام چند نفرین از برجستگان آنها قابل تامل است:

محمد ارکون، متولد ۱۹۲۸، محمد مجتهد شبستری، متولد ۱۹۳۶، **نصر حامد ابوزید**، متولد ۱۹۴۳، **عبدالکریم سروش**، متولد ۱۹۴۵، آن دکتر پاکستانی که اسمش را بخاطر نمی آورم که در زمان مارشال ایوب خان وزیر علوم پاکستان بوده، و کسان دیگری که که به شهرت افراد فوق نیستند، و تعدادشان هم کم نمی باشد، و در

اثر جستجویی در اینترنت میتوان به فهرست طولانیی رسید، اما، همین مقدار که ذکر کردیم برای منظور کافی است، ولی اینها افراد شاخص این جریان اند، بقیه را هم که مطالعه کنید می بینید در همین رده سنی قرار دارند.

این یک «خبر» است، زیرا پیدایش این وحی پژوهان در مدتی کوتاه وقوع یافته است، و لذا جا دارد آن دو سوال را مطرح کنیم :

۱ - چرا این تعداد وحی پژوه در این بازه زمانی کوتاه ظهور یافته اند؟

۲ - آثار و نتایج پیدایش آنها چه می باشد؟

۱ - سعی برای پیدا کردن پاسخ سوال اول

بهترین راه برای یافتن پاسخ مذکور این است که ریشه های این جریان را در آثار این اشخاص پیدا کنیم.

وجه مشترک آثار آنان این است که آنان در نوع بیان معهود در باره وحی تشکیک کرده و پیشنهاد های جایگزینی برای آن ارائه کرده اند .

به عبارت دیگر ، آنان منتقد تلقی معهود از وحی بوده اند. لذا، بطور طبیعی، منتقد نتایجی نیز میشده اند که از آن تلقی معهود - به نظر آنان - منتج میشده است. یعنی آنها بطور غیر مستقیم پندارها و در نتیجه رفتارهای مسلمانان را در بوته نقد قرار داده اند.

اندکی تدبر بما میگوید که دومی می باید مقدم بر اولی بوده باشد. به این معنی که آنها می باید در مدتی طولانی منتقد پندارها و در نتیجه رفتارهای مسلمین بوده، و سپس - به زعم خویش - به نقد چیزی پرداخته باشند - که ریشه آن پندارها و رفتارها را در آن میدیده اند، یعنی تلقی معهود از وحی!

به عبارت دیگر، آنها تصور میکرده اند که با «اصلاح» تلقی معهود از وحی خواهند توانست پندارها و رفتارهای مسلمین را - به نظر خویش - اصلاح کنند.

خلاصه اینکه نظر انتقادی آنان از پندارها و رفتارهای مسلمین، آنان را به نظر انتقادی در باره وحی کشانده است.

اولین انتقادهای از رفتارهای مسلمین به قرن نوزده میلادی و به مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی و به جمله مشهور او به این مضمون که : «در اروپا اسلام دیدم و مسلمان ندیدم ، و در ممالک اسلامی مسلمان دیدم و اسلام ندیدم» و پس از او محمد عبده - از شاگردانش - نیز فراوان چنین اظهاراتی داشته است.

پس از آن دو مرحوم، انتقاد از پندار و رفتار مسلمین روز به روز پر رنگ تر شده و در امروز به حداکثر پررنگی خویش رسیده است، و چون موضوع واضح است بیشتر به آن نمی پردازیم، اما نمیتوانیم به این نکته اشاره نکنیم که عامل موجه پیدایش این نظر انتقادی برخورد مدرنیته و سنت بوده که خودش بحث مفصلی میطلبد و در این موضوع کتابهای متعدد و مقالات بیشمار به وجود آمده که پرداختن به آنها نه به بحث فعلی مربوط است و نه در حوصله این مختصر میباشد.

مسلمانان در طول این دو قرن با انتقاد به حق مذکور، اینطور کنار آمده اند که : «اسلام به ذات خود ندارد عیبی ، هر عیب که هست از مسلمانی ماست»، به عبارت دیگر، مسلمانان با قبول اصل مایه اصلی انتقاد، اینطور به آن جواب داده اند که انتقاد وارد است ولی برای رفع پندارها و رفتارهای مورد انتقاد باید به متون اساسی برگشته و پندار و در نتیجه رفتارهای خویش را از نو براساس آنها باز سازی کنیم، اما، اشخاص یاد شده با ارائه فرضیات وحی پژوهانه خویش عملاً این پندار را ایجاد کرده اند که خود وحی و در نتیجه کتاب و سنت ممکن است ایراد داشته باشد.

آیا جریان «انتقاد از خویش» که فوقاً دیدیم، تنها جریانی از این نوع در تاریخ اسلام است؟

نه!

مثلا از همان روزها و سالهای آغازین پیدایش اسلام نیز چنین جریانی را می بینیم :

۱) - در سوره روم یک گفتمان غلط می بینیم که مسلمانان تحت شرایط نامطلوب خویش در مکه قبل از هجرت، از مغلوبیت روم پکر شدند که خداوند پیشگوئی غلبه آنان را در کمتر از ده سال داد، اما ضمنا بطور تلویحی گفت که پیروزی و شکست در جنگها ربطی به ایمان و کفر ندارد.

۲) - اما، آن گفتمان باطل از بین نرفت تا اینکه هجرت شد و جنگ بدر با آن نتیجه عجیب پیش آمد و پس از آن جنگ احد بود که نتیجه ای شکست-مانند داشت و خسارت عظیمی هم ببار آمد، و چنانکه از نیمه دوم سوره آل عمران برمی آید، آن گفتمان غلط دوباره سر بلند کرد که مگر ما به حق نبودیم پس چرا اینطور شد؟

۳) - در قرن هفتم هجری شکست سنگین «جهان اسلام» از مغول های وحشی بی تمدن و فقیر و پابرنه را داریم، که نتیجه اش یک «بحران هویت»ی سنگین بود که به پیدایش ادبیات عرفانی منجر شد که مولوی و حافظ از پرچم ها و تابلوهای پس از آن دوره اند.

۴) - این گفتمان غلط، اما، بازهم ماند و ماند تا اینکه رسید به سال ۱۹۶۷ که به جنگ شش روزه معروف است و شکست مفتضحانه ارتش های مشترک مصر و سوریه از اسرائیل را در پی داشت.

شکست مذکور یک شوک عظیم به دنبال داشت که مدتها همه را دچار گیجی کرده بود، اما، آن گفتمان غلط دوباره سر بلند کرد که «مگر ما به حق نبودیم؟ پس چرا چنان شکست مفتضحانه ای خوردیم؟»

نتیجه این شوک عمومی ظهور دو جریان فکری بود که با اندک تاخیری روی داد :

(الف) - ظهور خشک مغز ترین و در عوض خشن ترین جریان از میان مردم عادی (از قبیل پیشکسوت ها و تولید کنندگان گفتمان طالبانی و القاعده ای و داعشی و ...)

(ب) - زلزله فکری در میان متفکران بالاترین لایه های فکری در میان مسلمانان که منجر به جریان «وحی پژوهی» شد.

جریان وحی پژوهی یک جریان نو است که پس از «بحران هویت» مذکور پیدایش یافت .

نگاه کنید به سن پیشگامان آن در زمان وقوع این شوک عظیم:

نصر حامد ابوزید ، متولد ۱۹۴۳ (۲۴ ساله در تاریخ وقوع جنگ شش روزه)

محمد اركون ، متولد ۱۹۲۸ (۳۹ ساله در زمان جنگ شش روزه)

محمد مجتهد شبستری ، متولد ۱۹۳۶ (۳۱ ساله در زمان مذکور)

عبدالکریم سروش ، متولد ۱۹۴۵ (۲۶ ساله در زمان مزبور)

اصل گفتمان این است :

مگر ما به حق نبودیم؟

(جواب) چرا!

پس چرا چنین شکست مفتضحانه ای پیش آمد؟ اصلا از کجا معلوم که به حق بودیم؟

(جواب) به حق بودیم چون پیرو قرآنیم.

پس چرا این شکست مفتضحانه واقع شد؟

(جواب) حتما در تلقی ما از قرآن یک اشکالی هست!

دکتر سروش میگوید قرآن «خوابنامه» پیامبر است و مجتهد شبستری و دکتر پیمان میگویند قرآن «فهم نامه» آنحضرت است و هر دو در این شریک اند که قرآن ممکن است سخن مطلق خدا نباشد، و پیامبر در تولید وحی دخیل باشد، و وحی میتواند سخن مشترک خدا و رسول تلقی شود.

سخن سروش از این لحاظ غلیظ تر است: قرآن خوابنامه های رسول است.

اما، سخن آن دیگران لطیف تر است: قرآن فهم نامه رسول است.

۲ - سعی برای پیدا کردن پاسخ سوال دوم (نتایج جریان وحی پژوهی)

امروز کسانی را می بینم که اعجاز قرآن، مخاطب بودن ما نسبت به قرآن، و . . و . . و . . را انکار میکنند، و تعدادشان هم کم نیست، و صاحب کرسی و تریبون هم هستند، و سخن شان در دانشجویان شان و طلاب شان نفوذ هم دارد و بطور تولیدانبوه این نوع مطالب را القاء و تبلیغ میکنند.

و ما چون در پیوست های این مکتوب یکی از آن موارد را با تفصیل نشان خواهیم داد، در اینجا شرح بیشتری عرض نمیکنیم.

مقدمه ۲

وحی پژوهی «محال» است

در آیه ۳ سوره بقره در وصف متقیان میخوانیم: ... الذین یؤمنون بالغیب و ..

سوره بقره اولین سوره مدنی است که در اوایل پسا هجرت شروع به نزول نموده و حدود سیزده سال پس از آغاز نزول اولین جرعه وحی نازل شده است.

نزول قرآن از سوره های کم حجم و حاوی مطالب بسیط و در عین حال «پایه ای» آغاز شده، و در اوایل پیروان انگشت شماری داشته، و در طی مدت تقریبی سیزده سال، به یک جریان بسیار قوی اجتماعی تبدیل شده، که چون همگان کم و بیش چیزی از آن میدانند وارد آن نمیشویم، اما همینقدر اشاره را لازم میدانیم که نزول قرآن در طول این مدت آنقدر از معارف حیاتبخش بر جان مخاطبان خویش نشانده که توانسته از آنان - که میدانیم چه کیفیتی داشته اند - چنان نیروئی بسازد.

بالاخره هجرت وقوع یافت و قرآن در اوایل پسا هجرت در مقام توصیف پیروان واقعی خویش، در همان ابتدا میگوید **الذین یؤمنون بالغیب** ..

این «غیب» که قرآن ایمان به آن را از اولیه ترین ملاکات تقوا معرفی میکند چیست؟

یک مثال :

در قرآن، در رابطه با خداوند مطالب بسیار زیادی وجود دارد که بطور تخمین میتوان حدود یک سوم حجم قرآن را مربوط به خداوند برآورد کرد. اما، در این حجم عظیم حتی یک آیه هم در باره ذات خداوند وجود ندارد. هر چه آیه که در قرآن در باره خداوند هست، در باره نعمت هایش، آیاتش، و صفاتش است، اما در باره ذاتش هیچ آیه ای وجود ندارد.

چرا؟

زیرا درک چپستی خداوند محال است، یعنی اینکه همانطور که این جهان فعلی را نمیتوان برای چنین تشریح کرد و توضیح داد، ذهن بشر امکان درک ذات خدا را ندارد.

مثال قرآنی این مطلب در قرآن در داستان بنی اسرائیل در سوره اعراف آمده، آنجا که حضرت موسی درخواست میکند که «رب ارنی انظر الیک» (خدایا خودت را به من نشان بده بطوریکه بتوانم ببینمت) و جواب می شنود که «لن ترانی و لکن انظر الی الجبل . فان استقر مکانه فسوف ترانی . فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک» (هرگز مرا نخواهی دید . و لیکن به آن کوه نگاه کن. اگر آن کوه در جای خویش کماکان استقرار داشته باشد بزودی مرا خواهی دید. پس به محض اینکه خداوند تجلیی به آن کوه کرد، آن تجلی، کوه را متلاشی نمود و موسی از دیدن این واقعه غش کرد و افتاد، و هنگامی که به هوش آمد و به پاخاست، گفت خداوندا تو از آنچه می پنداشتم بالاتری، من البته به درگاهت توبه میکنم)

دکتر سروش بطور واضح گفته است که مطالب قرآن را، صرف نظر از اینکه خواب آنحضرت باشد یا چیز دیگر، قبول دارد، لذا ، باید این را قبول داشته باشد که کوه نتوانست یک تجلی کوچک الهی را تحمل کند و خُرد شد، و خود موسی (علیرغم آن شخصیت عظیمش) نیز، نه از تجلی الهی بر خویش، بلکه از مشاهده یک تجلی کوچک الهی بر یک موجود دیگر، غش کرد و به زمین افتاد.

ما تحمل درک یک موجود ضعیف از مخلوقات الهی را نداریم، چه رسد به تحمل درک خود خداوند.

مثلا ، علماء آستروفیزیک میگویند در جهان میلیاردها کهکشان وجود دارد که هرکدام از آنها میلیاردها خورشید مانند خورشید ما را دارند، لذا میتوان گفت که خورشید ما یکی از مخلوقات ضعیف و کوچک الهی است. حالا آیا ما تحمل درک این مخلوق ضعیف الهی را داریم؟ نه! زیرا نمیتوانیم دو دقیقه به خورشید نظر کنیم، زیرا فوراً کور

میشویم. وقتی که تحمل دو دقیقه نظر کردن به خورشید را نداریم، چگونه تحمل خواهیم داشت به ذات الهی نظر کنیم؟

وحی نیز چنین چیزی است.

وحی از **شئون الهی** است و ما تحمل درک وحی را نداریم، زیرا (مثلا) وحی چیزی است که **آسمانها را اداره** میکند (و اوحی فی کل سماء امرها - ۱۲ فصلت) یعنی اداره امور در هر اسمان بر عهده وحی است، یعنی **وحی بر آسمان محیط** است، و فارغ از اینکه آسمان چیست، و اینهمه دانشمندان آستروفیزیک با آن تجهیزات چندین میلیارد دلاری سر عجز در برابر درک آسمان خم کرده اند، چه رسد به ما در مقابل وحی که محیط است بر همان آسمان ها ، یعنی اینکه، ماکه جای خود داریم ، آسمان از درک چیستی وحی درمی ماند.

برگردیم به بحث .

ایمان به غیب که در ابتدای سوره بقره ، به عنوان اولین قدم در تقوا ذکر شده، به این معنی است که ای مسلمانان بسیار چیزها هست که در دسترس فکر و علم شما نیست، اما در این قرآن به آنها اشاره شده، شما اجمالا معتقد به صداقت قرآن و صحت ادعاهایش باشید ولی بدانید چیزهایی مانند لوح و قلم و عرش و کرسی و قیامت و ملائکه و جن و عالم ذر و ذات خدا (و از جمله آنها **چیستی وحی**)، جزء «غیب» است و در طاقت شما نیست (و ما اوتیتم من العلم الا قليلا) زیرا شما که طاقت یک مخلوق ضعیف خدا (یعنی خورشید) را ندارید و اصرار در نظر به آن کورتان میکند چگونه انتظار دارید که آسمان را درک کنید و از آن بالاتر چگونه انتظار دارید که وحی را - که از آسمان هم بالاتر است - را درک کنید؟

همانطور که کوه نتوانست تاب یک **تجلی کوچک** خداوند را داشته باشد و موسی نیز نتوانست تاب **نظاره بر این تجلی الهی** به یک موجود دیگر را بیاورد، و شما که

نمیتوانید دو دقیقه به خورشید نظر کنید، این چه تکلف و جهالتی است که توقع درک چیزی را دارید که محیط بر آسمان ها و خورشیدها است؟

شما فعلا فقط به آن مقولات که اسم شان غیب نهاده شده ایمان بیاورید و فعلا از سعی برای درک آنها کوتاه بیاوید (که نابود خواهید شد) تا شاید در جهانِ پساقیامت یک چیزهایی در باره این مقولات برایتان آشکار شود.

در اینجا ممکن است کسی ایراد بگیرد که «این چه حرفی است که شما میزنی که وحی از شئون الهی است، در قرآن وحی را به شیاطین هم نسبت داده، آنجا که فرموده و ان الشیاطین لیوحون الی اولیاءهم»

در پاسخ عرض میکنیم که آن وحی نیست بلکه «شبه وحی» است، همانطور که کار حضرت عیسی در «خلق» طیر از طین و نفخ در آن و پریدن پرنده «شبه خلق» است، حضرت عیسی چه کرده؟ خاک که از مخلوقات خداست را گرفته و در آن آب که از مخلوقات خداست ممزوج کرده و با دستش که آنهم از مخلوقات خداست و با نیروئی که از خدا داشته ورز داده و با حنجره اش که از مخلوقات خداست در آن دمیده و با نیروی اعجازی که در نهاد او قرار داده شده توانسته آن را بپراند، کجای این «خلق» به معنی خلق السموات و الارض و خلق الانسان است؟

حضرت عیسی «خلق» نکرده، بلکه خداوند از باب تقریب به ذهن عمل او را خلق نامیده، و همینطور است مطلب آن آیه در مورد شیاطین که شیاطین وحی نمیکند بلکه شبه وحی میکنند.

مقدمه ۳

بسیاری از مدعیان «اسلام دانی» و «اسلام فهمی» قرآن را نمی‌شناسند

۱ - در صفحات آینده در آنجا که «مقدمه ۳» نامگذاری شده، به قدر کافی نشان داده ایم که دکتر سروش چندان سوادى در قرآن شناسى ندارد.

۲ - یک آقای محترمی هست که به فلسفه و عرفان مشهور است، و من هم برای ایشان احترام قائلم و دوستش دارم، در یک گروه اینترنتی که این بنده هم در آنجا عضو بودم سخنی از او نقل شد که در قرآن چنین آمده که کارگزاران جهنم نوزده نفرند.

این بنده متعرض این معنا شدم که در قرآن آمده که «علیها تسعه عشر» و این کلمه «تفر» از کجا پیدا شده؟ و پس از آن، بحثی در حدود صد پُست گذاری در آن گروه درگرفت. منظور این است که چنان شخصی که دائم در اینجا و آنجا از او نقل قول میشود و واقعا در فلسفه و عرفان هم صاحب نظر است (و خود این قلم نیر به بحث های فلسفی و عرفانی او علاقمند است)، اینقدر در موضوع قرآن و لنگار و بی دقت است. و به نظر این قلم، این بیدقتی ناشی از «قرآن ندانی» اوست.

۳ - یک آقائی هست که شخصا از جهات بسیار زیادی تحسینش میکنم و خیلی دوستش میدارم، و پیوست ۳ همین کتاب در باره اوست و به همین علت نام شریفش را عرض نمیکنم.

ایشان در حوزه های متنوعی استاد مسلم است. اما مطالعه همان پیوست نشان میدهد که ایشان در ماده قرآن لنگی و کسری قابل توجهی دارد.

۴ - از این مثال ها زیاد است و اگر بخواهیم عرض کنیم طولانی میشود و لازم هم نیست زیرا که در خانه اگر کسی است یک حرف بس است.

۵ - این قلم از دروس حوزوی بی اطلاع نیست و لذا عرض میکنم که در دروس حوزوی قرآن در متن نیست، و شخص میتواند دروس حوزوی را بخواند و در آن استاد و بلکه

به مقامات بالای علمی حوزوی هم برسد اما با قرآن چندان آشنا نباشد.

۶- در محیط های دانشگاهی هم - در حوزه های معارف - همینطور است و این قلم اخیرا ریز واحد های مقاطع کارشناسی و ارشد و دکترا در موضوع قرآن و حدیث (مصوب وزارت علوم) را دیده ام و گمانم درست در آمد، در آنجا هم وضع شبیه همان است که در حوزه های سنتی علوم دینی است و قرآن در متن نیست، گرچه مراتب درسی، از قبیل واحد های درسی و مآخذ و ضرایب و ... در دانشگاه ها از سنن حوزوی سنتی منظم تر و مرتب تر است.

خلاصه اینکه هم دانشجویان و هم طلاب به انگیزه هایی وارد دانشگاه ها و حوزه ها میشوند، پس از ورود، سیستم آنها را بسوی انتهای برنامه های تدوین شده میراند، و تا می آیند به خویش برسند سنی پیدا کرده اند و اقتضائات زندگی نیز آنها را به طرف قبول مشاغل و لزوم موفقیت در همان مشاغل میراند و در همان چارچوب هایی که خوانده اند و در حالیکه یک حجه الاسلام و یا یک آیه الله و یا یک دکتر شده اند زندگی خویش را به آخر میرسانند و از قرآن اطلاع عمیقی کسب نکرده، دعوت حق را اجبارا لبیک میگویند .

۷- متأسفانه این مطلب فراگیر است، اما، به دلایلی که تقریبا بر همگان روشن است نمیتوان بیشتر از این به این مقوله پرداخت، زیرا به کسانی برخواهد خورد و اسباب زحمت خواهد شد.

۸- نکته مهمی که نباید از آن گذشت این است که حکم فوق شامل «اکثریت» است، نه «تمامیت»، و البته این واضح است اما باید ذکر میشد.

۹- دکتر سروش نیز یکی از همین ها است.

مقدمه ۴

مستندات دکتر سروش بسیار ضعیف است

مستندات ایشان اینهاست :

۱ - تفسیر غلط از قرآن

دکتر سروش قرآن را غلط تفسیر کرده، و از تفسیر غلط خویش به عنوان «دلیل» در توضیح فرضیه خویش استفاده کرده است.

نمونه ۱

مثلا در مقاله «خواب احمد» گفته «مگر تجربه دیدن تخت خداوند بر دوش هشت فرشته در بیداری صورت گرفت؟»

بگذریم از اینکه این مصادره به مطلوب و بین دعوا نرخ تعیین کردن است (یعنی اول چیز غلط را به قرآن نسبت دادن، و بعدا همان را به نفع مواضع خویش دلیل قرار دادن)

صرفنظر از چند سطر فوق عرض میکنیم:

اولا پیامبر کجا گفته که من تخت خداوند را دیده ام که بر دوش هشت فرشته باشد؟ این آیه است یا روایت است؟

ثانیا مگر خداوند «تخت» دارد؟ («کرسی» که در قرآن آمده از جمله همان چیزهایی است که قبلا تحت عنوان «یومنون بالغیب» عرضی در باره مواردش کرده ایم)

ثالثا آن آیه سوره حاقه - و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه - مربوط به پس از وقوع قیامت است .

رابعاً ، قیامت که هنوز واقع نشده که کسی آن را دیده باشد.

خامساً چه کسی گفته آنها ملائکه اند؟

سادساً ، درک قیامت ، براساس آنچه در مقدمه ۲ گفته ایم، برای ما آدمها، اعم از اینکه انسان معمولی باشیم یا پیغمبر، در حالیکه هنوز در این جهان باشیم، در بیداری باشد یا خواب، محال است.

نمونه ۲

در مقاله خواب احمد آیه اواخر سوره یوسف را که میگوید «حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا» را اینطور تفسیر کرده که آن پیامبران آنقدر مایوس شدند که تصور کردند خداوند به آنها دروغ گفته است.

در حالیکه «هم» در کلمه «انهم» به مخالفان آن پیامبران مربوط است و نه به خود آن پیامبران، و اساساً اگر پیامبری در باره خداوند چنین گمانی ببرد پیغمبری او چه وجهی دارد؟

نمونه های دیگر

در بخش «مقدمه ۵» نمونه های فراوانی در این خصوص از ایشان ذکر شده است.

۲ - اقوال کسانی مثل مولوی

نصف حجم مقاله «خواب احمد» دکتر سروش نقل قول مستقیم اشعار مولوی است، و اقوال مولوی چه حجتی دارد؟

مولوی علیرغم شهرتش و علیرغم فروش میلیونی ترجمه آثارش در جهان غرب که اکثراً فرق حجت و غیر آن را نمیدانند، بی تعارف یک شاعری است که سخنان سست و بی پایه و غلط بسیار زیاد دارد و اگر بخواهیم نمونه بیاوریم خیلی طولانی میشود و

در اینجا فقط یک مورد مشهور را ذکر میکنیم :

مثلاً آنجا که داستانی را نقل میکند که موسی به کسی که برای خداوند بدن و دست و پا فرض کرده بود (دستکت بوسم بمالم پایکت وقت خواب آید برویم جایکت) عتاب میکند و خداوند هم به موسی عتاب میکند که چرا متعرض او شده ای (ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم) یعنی موسی که پیغمبر خدا است خطا کرده که به گوینده یک قول جاهلانه باطل تعرض کرده و چرا؟ زیرا که او مامور به وصل است، و وصل به چه قیمتی؟ به نظر آقای مولوی به قیمت زیر پا گذاشتن کل فلسفه ارسال رسل!

و تازه از کجا معلوم که این واقعه اتفاق افتاده باشد؟ اگر این واقعه را خود مولوی درست کرده باشد که - همینطور هم هست - واجد دو افتراء است، یکی افتراء بر خدا و دیگری افتراء بر یک پیامبر بزرگ الهی، که از بزرگترین گناهان کبیره است!

بله، این آقای مولوی است، و مجموعه اشعار او پر است از چنین چیزهایی! این آقای دکتر سروش هم تقریباً نصف حجم مقاله (خواب احمد) اش نقل قول مستقیم سخنان چنین کسی است و اصلاً عنوان سخنرانی خویش، یعنی «خواب احمد» را هم از همو گرفته است (خواب احمد خواب جمله انبیاست - مولوی)

۳ - فلسفه های محل تامل

در مقاله اخیر ایشان و نیز در مناظره با آقای عبدالعلی بازرگان ایشان چیزهایی گفته که خدا در ما و ما در خدائیم و جدائی در کار نیست و ...

۴ - قول یک شخص افسانه ای مانند بوذرجمهر (که یک خواب از انوشیروان را نقل کرده)

مثلاً در مقاله خواب احمد چیزی از بوذرجمهر نقل میکند که شخصیتی است افسانه ای (و تقریباً نا معین) و به تعبیری که چنین شخصی از خواب انوشیروان کرده (تازه

آنهم به نقل از یک شاعر) استناد نموده است.

۵ - قول ابن سیرین

در جایی از مقاله خواب احمد به تعبیر خواب های ابن سیرین استناد نموده است .

باید توجه داشته باشیم که فرق بین حجت و غیر آن چیست،

چیزی که نصّ قرآن باشد حجت است،

چیزی که بتوانیم یقین کنیم کلام پیامبر (ص) و معصومین است، و علاوه بر

آن فرازمانی-فرامکانی هم هست، حجت است،

چیزی که صحتش از راه مشاهده و تجربه به اثبات رسیده باشد حجت است،

غیر از اینها چه چیزی حجت است؟

مقدمه ۵

انگیزه دکتر سروش برای ورود به این حوزه

او، وجود «مشکلات»ی در قرآن را انگیزه خویش برای ورود به این حوزه معرفی نموده، و در فضای مجازی به نقل از سایت خودش، آنها را، چنانکه در ذیل می بینید، لیست کرده است:

- چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبران و راز زدایی و رازگشایی از آن،
- رنگ و بوی فرهنگ عربی و قبائلی در سراسر قرآن و تاریخمندی آن،
- آیاتی که با نظریات علمی مدرن تعارض آشکار دارند،
- احکام فقهی که با عدالت و کرامت آدمی منافات دارند یا بوی خشونت فوق طاقت می دهند،
- پستی و بلندی بلاغت قرآن در آیات و سور مختلف،
- «کلامی - سمعی» بودن قرآن در طرح «قرآن: کلام محمد» تا «رؤیایی - بصری» بودن آن در تئوری جدید،
- قدرت تبیینی نظریه "روایهای صادقانه" و «پوشش دادن» اش به داده های قرآنی،
- توصیف آنچه به ماوراءطبیعت مرتبط است، از ذات و صفات الهی گرفته تا عالم مورچگان،
- جسمانی بودن یا نبودن حشر مردگان که از معضلات فلسفه اسلامی است،
- آیات متشابه که محتاج تأویل اند،
- داستان آدم و حوا که بسیاری از معاصران بر اسطوره ای (یا تمثیلی) بودنش اتفاق

کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمی دانند،

- نظم پریشان قرآن که گاه در سوره و گاه حتی در آیه واحد خود را می نمایاند،
- زمان پریشی و قبض و بسط زمان و نقض قوانین طبیعت و علیّت،
- تجربه سفر معراج و همنوایی اش با وحی قرآنی،
- صنعت التفات یعنی در گفتار از خطاب به غیاب، و از غیاب به خطاب رفتن،

بله، درست فهمیده اید!

دکتر سروش اینپهائی را که برشمرده، ایراد هائی میداند که بر قرآن وارد است، و بر خود فرض دیده نظریه ای بسازد که این «ایرادها» را توجیه کند.

اینک جواب ها :

• رنگ و بوی فرهنگ عربی و قبائلی در سراسر قرآن و تاریخمندی آن

حقیقت این است که این یک مثال بسیار خوب برای «قرآن ندان»ی دکتر سروش است .

در تمام قرآن یک آیه هم یافت نمیشود که در آن از ارزش های قبیله ای، مانند حمیت های قبیله ای، اطاعت محض از رئیس قبیله، چادر نشینی، و سایر عناصر قبائلی تجلیل شده باشد. بلکه بر عکس، به ارزش های انسانی فردی اهمیت زیادی داده شده، که اساس زندگی تمدنی امروزی است، و به آیات زیادی میتوان در این رابطه استشهد کرد که چون کم و بیش همه با آن آشنا میباشند متعرضش نمیشویم.

اما آنچه راجع به زبان گفته اند کاملاً نامعقول است. اولین مخاطب های قرآن عرب زبان بودند، خداوند وحی را به چه زبانی غیر از عربی می باید میفرستاد؟ اما، این هم

نکته ای است که پس از گذشت مدتی از نزول قرآن، زبانهای فنیقی و سریانی و آرامی و سبائی و قبطی و عبری و چه و چه از سکه افتادند و طوری شد که زبان عربی از عربستان و یمن تا عراق و سوریه و مصر و سودان و لیبی و ایران و قسمتی از اروپا هم نفوذ کرد و امروز ریشه بسیاری از کلمات اروپایی عربی است، کلماتی مانند الجبرا (جبر) کاپ (فنجان) کیوب (مکعب) و کات (قطع) و . . . که زبان شناسان اینگونه ریشه های عربی زبانهای اروپائی را نزدیک به به صدها مورد (ریشه ای و نه اشتقاقی) تخمین میزنند.

این دو ادعای بی اساس دکتر سروش یکی از «مشکلات» قرآن است؟ یا مشکل شخصی دکتر سروش است که از این چیزهای بدیهی نیز غفلت دارد؟

• توصیف آنچه به ماوراءطبیعت مرتبط است. از ذات و صفات الهی گرفته تا عالم مورچگان

این هم یک دلیل دیگر است بر شدت «قرآن ندانی» دکتر سروش که نمیدانند در تمام قرآن آیه ای راجع به ذات خداوند نیست.

در مورد صفات الهی در کجای قرآن «توصیف» صورت گرفته؟ هیچ جا!

گرچه در قرآن از صفات خداوند نام رفته، و او را به صفاتی موصوف فرموده، اما با تکرار زیاد سبحان الله عما یصفون و جملات همعرض آن، این نکته را دائما به ذهن آورده که این کلماتی که به عنوان صفت برای خداوند بکار رفته در حقیقت تنزل یافته در حدود امکان عقل و فهم بشری است و مثلا کلمه رحیم که در باره خداوند بکار رفته، همان چیزی نیست که بشر تلقیی از آن دارد.

در یک آیه نیز آب پاکی را روی دست بشر ریخت که ای بشر استعداد شما در خصوص درک ذات خدا که اساسا صفر است، بماند، اما در باره صفاتش نیز زیاد خوص و غور نکنید زیرا از افهام شما بیرون است، آنجا که فرموده لاتضرّبواالله الامثال ، الله یعلم و انتم لا تعلمون

در کجای قرآن در باره عالم مورچگان «توصیف»ی صورت گرفته؟ هیچ جا!

در کل قرآن یکجا دارد که سلیمان شنیده که مورچه ای چیزی گفته و سلیمان را به تبسم انداخته، و البته قبلش گفته که به سلیمان علم ها و قدرت های غیر عادی (اوتینا من کل شیء - فضلنا علی کثیر من عباده) از جمله زبان پرندگان (علمنا منطق الطیر) داده شده است.

آیا «قالت نمله یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم سلیمان و جنوده» توصیف عالم مورچگان است؟ یعنی وقتی که به قرآن میرسد آدم باید اینقدر بیدقتی کند و اینطور گتره ای حرفی بزند که غلط بودن آن به این سهولت روشن باشد؟

• نظم پریشان قرآن که کاه در سوره و کاه حتی در آیه واحد خود را می نمایاند

«قرآن ندانی» دکتر سروش در اینجا بیشتر ظاهر است، زیرا قرآن را دارای نظم پریشان می بیند.

ایشان در مقاله «خواب احمد» نیز گفته قرآن بی نظم و بی ربط و پریشان است، و مانند پراکنده گوئی های اشخاص خواب زده است، و مثال هائی هم از دو سوره مائده و نور آورده است.

ما اگر بخواهیم به همان مثال های او در آن دو سوره جواب دهیم خیلی طولانی میشود، اما، نمونه ای نشان میدهیم که هم نمیتوان انکار کرد و هم چشم را بر این حقیقت باز میکند که در باره قرآن باید دقیق صحبت کرد. نمونه این است :

مرحوم علامه در باره آیه ۱۰۲ سوره بقره چنین گفته که آیه مذکور در اثر اختلاف مشارب مفسران میتواند ۱۲۶۰۰۰۰ معنی مختلف داشته باشد، اما چنانکه ذیلا می بینید فقط یک معنی دارد، آنهم روشن و مفهوم.

برای توضیح بیشتر مطلب، قسمتی از کتاب (صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک)

خویش را در اینجا نقل میکنیم :

در ابتدا از شما دعوت میکنیم متن زیر را که آیاتی از سوره بقره است چند بار بخوانید تا در ذهن تان نقش ببندد :

و هنگامی که فرستاده ای از جانب خدا بسویشان آمد که تصدیق کننده چیز است که با آنهاست عده ای از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئی که اصلا چیزی نمیدانند (۱۰۱) و آنچه را که شیطان ها در فرمانروائی سلیمان خواندند پیروی کردند و سلیمان کافر نبود ولیکن آن شیطان ها کافر بودند ، و به مردم جادو یاد میدادند ، و نیز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود (به مردم یاد میدادند) (هاروت و ماروت) آن چیزها را به مردم یاد نمیدادند مگر اینکه میگفتند ما وسیله امتحان هستیم پس مبدا کافر شوی ، اما (مردم) از آنها چیزهایی را یاد میگرفتند که بوسیله آنها بین مرد و همسرش جدائی می افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسی ضرری نمیرساند- و نیز از آنها چیزهایی یاد میگرفتند که برایشان ضرر داشت و نفعی نداشت در حالیکه میدانستند که کسی که آن را جذب کند در آخرت بهره ای نخواهد داشت ، و چه بداست چیزی که خود را به آن فروختند اگر بدانند (۱۰۲) و اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند پاداشی که از جانب خداست برایشان بهتر بود اگر میدانستند (۱۰۳)

اینک که متن فوق را خوانده اید حتما مطالبی دستگیرتان شده است ، اما از شما دعوت میکنیم اینک همان متن را که مطالب فرعی را از مطالب اصلی - با توجه به درجه فرعی بودن - با { } و { } و { } و { } متمايز کرده ایم مجددا بخوانید،

و هنگامی که فرستاده ای از جانب خدا بسویشان آمد که تصدیق کننده چیز است که با آنهاست عده ای از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئی که اصلا چیزی نمیدانند (۱۰۱) و آنچه را که شیطان ها در فرمانروائی سلیمان خواندند پیروی کردند {و سلیمان کافر نبود ولیکن آن شیطان ها کافر بودند} {و به مردم جادو یاد میدادند} {و نیز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود

(به مردم یاد میدادند) (هاروت و ماروت) آن چیزها را به مردم یاد نمیدادند مگر اینکه میگفتند ما وسیله امتحان هستیم پس مبادا کافر شوید} } } { } } { } اما (مردم) از آنها چیزهایی را یاد میگرفتند که بوسیله آنها بین مرد و همسرش جدائی می افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسی ضرری نمیرساند- و نیز از آنها چیزهایی یاد میگرفتند که برایشان ضرر داشت و نفعی نداشت در حالیکه میدانستند که کسی که آن را جذب کند در آخرت بهره ای نخواهد داشت} } { } و چه بداست چیزی که خود را به آن فروختند اگر بدانند (۱۰۲) و اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند پاداشی که از جانب خداست برایشان بهتر بود اگر میدانستند (۱۰۳)

آیا اینک مطلب را بهتر (و حتی خیلی بهتر) درک میکنید؟

بله، همینطور است، و این (بهتر فهمیدن) نتیجهء تشخیص مواردِ فرعی نسبت به اصلی، و یکی از کلیدهای مهم تفسیری است.

البته میشد بازهم به فرعی و اصلی- تا رسیدن به جزء لا یتجزی- ادامه داد، اما لازم نبود و همین مقدار هم مقصود را می رساند.

اینک از شما دعوت میشود متن زیر را بخوانید :

و هنگامی که فرستاده ای از جانب خدا بسویشان آمد که تصدیق کننده چیز است که با آنهاست عده ای از اهل کتاب ، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند که گوئی که اصلا چیزی نمیدانند (۱۰۱) و آنچه را که شیطان ها در فرمانروائی سلیمان خواندند پیروی کردند و سلیمان کافر نبود ولیکن آن شیطان ها کافر بودند ، و به مردم جادو یاد میدادند ، و نیز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود (به مردم یاد میدادند) (هاروت و ماروت) آن چیزها را به مردم یاد نمیدادند مگر اینکه میگفتند ما وسیله امتحان هستیم پس مبادا کافر شوی ، اما (مردم) از آنها چیزهایی را یاد میگرفتند که بوسیله آنها بین مرد و همسرش جدائی می افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسی ضرری نمیرساند- و نیز از آنها چیزهایی یاد میگرفتند که برایشان ضرر داشت و نفعی نداشت در حالیکه میدانستند که کسی که آن را جذب کند در آخرت بهره ای نخواهد داشت ، و چه بداست چیزی که خود را به آن فروختند اگر بدانند (۱۰۲) و اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه میکردند پاداشی که از جانب خداست برایشان بهتر بود اگر میدانستند (۱۰۳)

بله! درست فهمیدید! کلّ آیه ۱۰۲ نسبت به آیه های قبل و بعد خویش حالت «پرانتزی» دارد و جزء «خط اصلی» مطلب نیست. خط اصلی مطلب همان است که در آیه های ۱۰۱ و ۱۰۳ می بینید.

این موضوع - یعنی تشخیص دادن مطالب اصلی از فرعی - یکی از کلید های بسیار مهم فهم کلام وحی است و چه بسیار مفسران عالیقدری که به علت توجه نکردن به این کلید تفسیری (و اصلی گرفتن مطالب فرعی) در درک مطلب به خطا افتادند و فرمایشاتی فرمودند که

[پایان نقل قول]

بله ! با توجه به روش فوق و نتیجه آن به ایشان میگوئیم اگر شما از درک ارتباط و انسجام مطالب قرآن ناتوان میباشید اینطور نیست که همه در این ناتوانی به شما شباهت داشته باشند.

بله. مثالهایی که دکتر سروش در سوره های مائده و نور برای «نظم پریشان» آورده، بطلان استدلالش آسانتر است از آنچه فوقا دیدید (که قرار بود ۱۲۶۰۰۰۰ معنی!! داشته باشد و ما نشان دادیم یک و فقط یک معنی دارد!

• پستی و بلندی بلاغت قرآن در آیات و سور مختلف

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است.

یعنی دکتر سروش بلاغت را یک ارزش کلام قرآنی میداند که در همه جای قرآن جاری نیست؟

این سخن، شایسته کسانی است که در دو قرن اول هجری میزیسته اند و نهایتِ عناصر اعجازی کلام الهی را در فصاحت - بلاغت محدود میدانسته اند.

ضمن اینکه قضاوت در صحت و سقم ادعای فوق به عهده متخصصان ادبیات است و

این قلم در این وادی ورود نمیکند، اما، به عنوان قرآن شناس و مفسر عرض میکند که ماموریت قرآن «هدی للمتقین» است، و قرآن هرگز ادعایی در فصیح-بلیغ بودن خویش نکرده است.

حد اکثر چیزی که در «نحوه سخن» خویش گفته «به لسان عربی مبین» است که در آن پُر دادن برای فصاحت و بلاغت دیده نمیشود، اما در باره حقانیت و هدایت کنندگی و نذیر و بشیر بودن و اینکه برای همه جهانیان است و امثال آن مکرر و موکد سخن گفته است.

• آیات متشابه که محتاج تاویل اند

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است.

این چه «مشکل»ی است؟ وقتی که خود صاحب قرآن (در آیه ۷ سوره آل عمران) وجود چنین آیاتی را تایید کرده و گفته که این آیات مورد سوء استفاده صاحبان فتنه قرار خواهد گرفت؟

و چه بسا به قرینه «کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء» (سوره مدثر) خداوند عمدا اینطور قرار داده و این یکی از طرق امتحان اشخاصی باشد که در باره قرآن چنین سرسری و گتره ای سخن میگویند، و قرآن ندان، خودش با دست خویش خودش را رسوا کند.

• احکام فقهی که با عدالت و کرامت آدمی منافات دارند یا جوی خشونت فوق طاقت می دهند

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

قرآن در مورد احکام ، «احکام بالادستی» قرار داده ، مانند قانون عدم تعارض احکام با عسر و حرج و عدم تعارض با عدالت و شورا در امور و و

یعنی با استفاده از آن قوانین بالادستی راهی برای خروج از احکام تاریخی قرار داده است. لذا ملاحظه میفرمایید که خود قرآن راهی برای برون رفت از این مشکل قرار داده، و اینطور نیست که چیزی را که خود قرآن حل آن را بما نشان داده، «مشکل» قرآن حساب کنیم.

قرآن با قرار دادن «آیات احکام بالا دستی»، بما میگوید بیائید از طریق «امرهم شوری بینهم» آیات احکام را آپدیت کنید.

• چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبران و راز زدایی و رازکشایی از آن

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

خداوند هرگز با پیامبران سخن نگفته، در مورد قرآن که واضح است و جبرئیل امین پیامبر خدا نسبت به آنحضرت بوده و خود آنحضرت نیز پیامبرجبرئیل نسبت به مردم است. پیام هایی را که جبرئیل از خداوند در یافت میکرده به آنحضرت می رسانده و آنحضرت نیز به مردم می رسانده است.

در مورد حضرت موسی نیز خداوند با او صحبتی نکرده، بلکه بوسیله خلق صوت در محل آن شجره با او صحبت کرده، بعدا هم در طول رسالتش و بخصوص در هنگام هجرت بنی اسرائیل از مصر تا صحرای سینا، این خلق صوت ، در هاله ای از ابر صورت میگرفته است .

همین !

• زمان پریشی و قبض و بسط زمان و نقض قوانین طبیعت و علیّت

این نیز یک نمونه دیگر از «قرآن ندانی» دکتر سروش است .

مثلا دکتر سروش دیده که در سوره بقره به داستانهای حضرت موسی پس از خروج بنی اسرائیل از مصر پرداخته و در سوره قصص به داستان تولد او پرداخته و یعنی نتیجه گرفته که قرآن ترتیب تاریخی را لحاظ نکرده است.

البته اینجا یک بحث ترتیب نزول سوره ها هم هست که به آن نمی پردازیم، زیرا اگر قرآن را به ترتیب نزول نیز مطالعه کنیم باز هم این حالت – گرچه کمتر – دیده میشود.

بہتر است دکتر سروش بداند که قرآن – درست است که امروز مطالبش در بین دو جلد دیده میشود و شکل چیزهایی را دارد که ما آنها را «کتاب» نام می نھیم، اما – قرآن به این معنا کتاب نیست، بلکه هر سوره قرآن چنین نقشی دارد.

به عبارت دیگر قرآن مجموعه ای است از ۱۱۴ کتاب است که هریک یک واحد سخن است و اسم هر یک از آنها را هم خداوند «سوره» گذاشته، و «سور» یعنی دیوار و «سوره» یعنی چیزی که با دیوار کشی از چیز دیگر جدا شده باشد که کنایتا معنی واحد مستقل سخن را میدهد.

لذا در هر سوره، اگر نیازی به ذکر واقعه و حادثه ای از وقایع و حوادث زندگی حضرت موسی بود فقط به آن قسمت پرداخته است.

لذا «زمان پریشی» که دکتر سروش به قرآن نسبت داده، معلول ندانستن این حقیقت است که سوره «کتاب» (یعنی «نامه») است، نه مجموعه ۱۱۴ تائی آنها.

لذا، با توجه به این نکته واضح قرآنی، این ادعای دکتر سروش که در تیتیر منقول از او دپده میشود باطل است.

• داستان آدم و حوا که بسیاری از معاصران بر اسطوره ای (یا تمثیلی) بودنش اتفاق کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمی دانند

اتفاقا این قلم نیز نظری دارد، که در کتاب خویش به نام «پیدایش انسان، برگزیدگی آدم، ماهیت شیطان» به آن پرداخته (و در سایت در دسترس است)

خب، اما، حالا اینکه عده ای داستان مذکور را به اصطلاح شما تاریخی نمیدانند، «مشکل»ی را در قرآن ایجاد میکند؟

هر کس به میزان «قرآن فهم»ی خویش از آن داستان چیزی می فهمد، چنانکه این قلم نیز – چنانکه از آن کتاب فوق الذکر مشهود است – فهم خویش را گفته ، کجای این موضوع را میتوان «مشکل»ی برای قرآن قلمداد کرد؟

• جسمانی بودن یا نبودن حشر مردگان که از معضلات فلسفه اسلامی است

مگر قرآن برای این نازل شده که معضلات فلسفه اسلامی را حل کند؟ بلکه این فیلسوفان هستند که باید فلسفه خود را با قرآن تصحیح کنند.

• صنعت التفات یعنی در گفتار از خطاب به غیاب، و از غیاب به خطاب رفتن

صنعت التفات یک چیز عادی است و اگر سخنرانی های مشاهیر (مثلا بنیانگذار جمهوری اسلامی) خوانده شود ملاحظه میشود که در حین سخنرانی بارها از این تکنیک گفتاری استفاده شده است و کسی هم آن را «مشکل»ی تلقی نکرده که برای حل آن می باید سخنان ایشان را خواب تلقی کرد.

همه ما از این تکنیک کلامی استفاده کرده ایم و میکنیم. این عادی است. یعنی فقط صاحبان خواب از این تکنیک استفاده میکنند.

مثلا شخصی که خواب نیست، از این تکنیک استفاده نمیکند؟!

• تجربه سفر معراج و همنوایی اش با وحی قرآنی

یعنی معراج تداعیگر وحی بوده، و موضوع «خواب دانستن وحی» آن را توجیه میکند؟
در این مورد چند نکته وجود دارد که نمیتوانیم آنها را نادیده بگیریم:

۱ - خود داستانهای معراج مستند به چیست؟ در قرآن بیش از دو نقطه وجود ندارد که بتوان از آنها «معراج» درآورد: الف) پاراگراف اول سوره نجم، ب) آیه اول سوره اسراء

۲ - روایت بلند و طولانی معراج را که المیزان ذیل آیه ۱ سوره اسراء آورده، این بنده نقد کرده ام و باقوت ادعا میکنم که مجعول است که میتوانید تحت عنوان «سره و ناسره در روایات معراج» در سایتیم بیابید و ملاحظه و ارزیابی کنید و از آیه اول سوره اسراء هم معراج فهمیده نمیشود، حداکثر یک طی الارض بوده که میتوان آن را با نعمتی که به سلیمان نبی داده شد مقایسه کرد.

دکتر سروش چگونه از این دو مطلب کاملاً مفهوم و معقول احساس کرده که قرآن «مشکل» دارد! و او باید به کمک قرآن بیاید و مشککش را حل کند! و تصور کرده که خواب قلمداد کردن قرآن آن مشکل را حل میکند!

این چیزی است که شاید بعد ها کسانی راجع به ربط بین چیزهای کاملاً بی ربط مطالعه ای کنند و بتوانند حل کنند که چرا دکتر سروش چنین نتیجه گیری بی ربطی نموده است.

• آیاتی که با نظریات علمی مدرن تعارض آشکار دارند

اینهم از آن حرفها است!

آیاتی مانند «... بغير عمد ترونها...» امروزی تر است یا دیروزی تر؟

حقیقت این است که هرچه علم بشر پیشرفت میکند قرآن را آشناتر می یابد. علتش این است که قرآن کلام خداست و بشر به تدریج که «بزرگ» میشود بیشتر به فهم

کلام خدا نزدیک میشود. منتها بشر آنقدر بزرگ نشده که بتواند همه غوامض علمی قرآن را در یابد.

لذا بدترین رویکرد بشر نسبت به آیات حاوی مطالبی که آنها را «علمی» مینامیم این است که آنچه را که تاکنون از علم بدست آورده «تمام علم» حساب کنیم و اگر چیزی را در شعاع آن ندیدیم، آن را «مخالف علم» بنامیم، و رویکرد دکتر سروش نیز همین است.

برای درک بیشتر این قسمت مراجعه خوانندگان را به کتابم به نام «صدها پیشگویی تحقق یافته قرآنی» توصیه میکنم که در آن به برخی از آیاتی که آنها را «علمی» مینامند نیز اشاره ای شده است.

• «کلامی - سمعی» بودن قرآن در طرح «قرآن: کلام محمد» تا «رؤیایی - بصری» بودن آن در تئوری جدید

• قدرت تبیینی نظریه "روایهای صادقانه" و «پوشش دادن» اش به داده های قرآنی

یعنی دکتر سروش از «کلامی - سمعی» بودن قرآن این ایده را گرفته که «قرآن: کلام محمد» است، بعدش دیده این «کلام محمد» بودن به او مژه کرده و لذا آن را یک درجه دیگر از واقعیت دور کرده و آن را یکسره «رؤیایی - بصری» نامیده، بعدش دیده بد نیست «روایهای صادقانه» را هم وارد این ملغمه بنماید.

خوب، باشد، اما به استناد چه حجت هایی این کار را کرده؟ (البته «حجت» را که قبلا تعریف کردیم)

یعنی به همین سادگی است که یکنفر بیاید با این سرمایه درحد صفر از قرآن دانی، (که فوقا گوشه هایی از آن را دیده اید) همینطور بدون حجت مقبول یک چیزهایی را که خوشش آمده به هم ببافد و قرآن را به چنین طرزی از جایگاه سخن خدا به جایگاه

کلام بشر تنزل دهد و سپس باز هم این روند تنزلی را ادامه داده و به جایگاه خواب
یک بشر تقلیل دهد؟

نتیجه گیری مقدماتی

۱ - وحی پژوهی محال است، پس، پرداختن دکتر سروش به محال یک کار عبث و لغو و نامعقول و نتایجش هم بی ارزش و باطل است.

۲ - پرداختن ناگهانی و انبوه برخی به وحی پژوهی، در اثر شوکه شدن آنان در اثر واقعه ای بوده که در اثر برخورد با معهودات غلطشان آنان را دچار بحران هویت نموده، و چون در شناخت علت درماندند، عامل نامربوطی را علت پنداشته اند، نتیجه گیری شان بی ارزش و خطا است.

۳ - دکتر سروش چیزی را (یعنی قرآن را) ارزیابی کرده که آن را نمی شناخته، و لذا نتیجه گیریش بی ارزش و خطا است.

۴ - دکتر سروش بر اساس مستندات این مطالب را عنوان کرده که سست ترین و ضعیف ترین است و هیچ حجیتی ندارد، و لذا، نتیجه گیری اش بی ارزش و خطا است.

۵ - انگیزه دکتر سروش یک انگیزه واهی است و چیزهایی را اشکال دیده که اصلا اشکال نیست و لذا نتیجه گیریش بی ارزش و خطا است.

با این پنج نکته ای که برشمردیم دو لطیفه ذیل به یاد می آید :

امامزاده یعقوب را سگ در بالای منار خورد

خسن و خسین هر سه دختران مغاویه اند

که هم مفرداتش غلط است و هم ترکیبش!

ورود به مطلب اصلی

مخالفت واضح و پرتکرار سخن دکنر سروش با نص قرآن

الف

آیاتی که صراحتاً و به وضوح بر وحی بودن قرآن دلالت دارد ،

مثلاً آیاتی مانند :

۱ - پاراگراف اول سوره نجم ،

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿٢﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿٩﴾ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ﴿١١﴾ أَفَتُكْفَرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَبَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم به ستاره هنگامیکه فرود آمد (۱) که همنشین شما گمراه نشد و براه باطل نرفت (۲) {او از روی خواهش نفس سخن نمیگوید} (۳) آن نیست مگر وحیی که (به او) میشود (۴) {صاحب نیروهایی پر شدت به او آموخت} (۵) هموکه صاحب عقل کامل است و (بر جایگاه خویش) استوار شد (۶) و همو بر بالاترین افق بود (۷) سپس نزدیک شد و نزدیک تر شد (۸) تا اینکه به اندازه دو کمان و بلکه نزدیکتر رسید (۹) آنگاه به بنده او وحی کرد آنچه وحی کرد { (۱۰) دل، آنچه را که دید دروغ نپنداشت} (۱۱) {آیا بر آنچه می بیند با او مجادله می کنید؟} (۱۲) و البته یکبار دیگر نیز او را دیده بود { (۱۳) {کنار آن درخت سدر انتهائی} (۱۴) (که) بهشت جایگاه نزد آن است (۱۵) هنگامی که

آن درخت سدر را پوشانده بود آنچه پوشانده بود(۱۶) چشمش به کجی نرفت و طغیان هم نکرد}{(۱۷) براستی که بعضی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید (۱۸)

ملاحظه میفرمائید؟

در این آیات به صراحت وحی را یک عامل خارجی مطرح میکند (هم در قسم که اشاره به «فرو آمدن» دارد و هم بند بند آیات دلالت بر آن دارد و لذا قول دکتر سروش که خدا در پیغمبر و پیغمبر درخدا بود مخالفت آشکار با این آیات دارد .

۲ - آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره تکویر ،

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَحْجُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾

که البته ، آن قول فرستاده ای است گرامی (۱۹) {که صاحب قوتی (بزرگ) است که نزد صاحب عرش مقامی (سترگ) دارد (۲۰) در آنجا از او اطاعت میشود و امین است } (۲۱) و رفیق شما دیوانه نیست (۲۲) {و او را در آن افق آشکار دیده } (۲۳) و او راجع به غیب بخیل نیست (۲۴) و آن به گفته شیطان رانده شده نیست (۲۵)

همان مخالفت فوق الذکر در اینجا نیز دیده میشود

۳ - آیات ۴۰ تا ۴۳ سوره حاقه ،

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

که البته آن گفتار فرستاده ای گرامیست(۴۰) و قول شاعری نیست، چه کم باور هستید(۴۱) و نه قول کاهنی، چه کم پند پذیر هستید(۴۲) بلکه فرو فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیان است(۴۳)

۴ - و آیات بسیار زیاد دیگر که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها صرفنظر میکنیم ...

بازهم همان مخالفت قول سروش با قرآن در اینجا هم دیده میشود

ب

آیاتی که نشان میدهد خداوند نسبت به «به سلامت رسیدن» وحی تا گیرنده اول آن (پیامبران) و سپس ابلاغ بی کم و کاست آن از سوی پیامبران به مردم مراقب و حافظ است ،

۱ - آیات اواخر سوره جن ،

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَحِمَ وَأَخَاطَ مَا لَدَيْهِمْ وَأَخَصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾

بگو نمیدانم آنچه که راجع به آن بیم داده میشوید نزدیک است یا اینکه پروردگارم برای آن مهلتی معین نموده(۲۵) دانای پنهان هاست و هیچکس را بر غیب خویش مطلع نخواهد کرد(۲۶) غیر از رسولانی که آنها را پسندیده باشد و با این حال از پیش رو و نیز از پشت سر آنها مراقب هائی میگمارد(۲۷) تا معلوم کند که آنها حتماً رسالت های پروردگارشان را رسانده اند و بر آنها احاطه دارد و همه چیز را به عدد می شمارد(۲۸)

مخالفت قول سروش با قرآن در اینجا هم هست

۲ - آیه ۹ سوره حجر ،

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

البته ما خودمان آن پند را فرستادیم و خودمان هم نگهدارنده اش خواهیم بود.(۹)

۳ - آیات دیگری در این زمینه که به علت رعایت اختصار از ذکر آنها میگذریم .

پ

آیاتی که به پیامبر توصیه میکند هنگام دریافت وحی آرام بگیرد و نگران از دست دادن قسمتی از آن نباشد ، مانند :

۱ - آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامه ،

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

زبانت را برای اینکه آنرا فوراً فراگیری به تندی حرکت مده (۱۶) جمع کردن آن و خواندنش بر عهده ما است (۱۷) پس وقتی که آنرا میخوانیم از خواندنش پیروی کن (۱۸) آنگاه بیان آن نیز بر عهده خود ما است (۱۹)

۲ - آیه ۱۱۴ سوره طه

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

و خداوند فرمانروای حق بلند مرتبه است و قبل از اینکه وحی آن بسویت تمام شود عجله به خواندن آن مکن و بگو پروردگارا علمم را زیاد کن (۱۱۴)

۳ - و آیات دیگری که هم افق آیه های بالا است و برای رعایت اختصار از ذکرشان میگذریم .

ت

آیاتی که نشان میدهد پیامبر (ص) قبل از بعثت چیزی از مقوله های مرتبط با پیام های قرآنی نمیدانست ، و از طریق وحی به این وادی رهنمون شد ، مانند :

۱ - آیه های ۴۸ و ۴۹ سوره عنکبوت ،

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ تَلْهُو بِالْأَيْدِي بَيْنَ يَدَيْكَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي

صُدُّورِ الدِّينِ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْعَدُ بَيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

و توقبل از آن هیچ کتابی نمی خواندی، و با دستت چیزی نمی نوشتی، زیرا در آنصورت تباه اندیشان بد گمان میشدند.(۴۸) بلکه آنها آیات نیست که در دلهای کسانی که علم به آنان داده شده دلایل روشن دارد. و جز ظالمان آیاتمان را انکار نمی کنند.(۴۹)

۲ - آیه ۵۲ سوره شوری ،

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾

و چنین است که روحی از امر خویش را بسوی تو وحی کردیم. تو نمیدانستی کتاب چیست و ایمان چیست ولیکن آنرا نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را که بخواهیم هدایت میکنیم و البته تو بسوی جاده ای مستقیم هدایت میکنی(۵۲)

مخالفت سابق الذکر در اینجا هم دیده میشود

۳ - آیه های هم عرض آیات فوق که از ذکر آنها میگذریم .

ث

آیات تحدی که میگویند اگر از «از جانب خدا» بودن قرآن شک دارید مثل قرآن را بیاورید (سوره اسراء) و بعدا آن را به ده سوره تخفیف داده (سوره هود) و بعدا آن را باز هم تخفیف داده و به یک سوره رسانده (سوره های یونس و بقره) و در بسیاری جاهای دیگر نیز تلویحا و بطور غیر مستقیم همین را فرموده (مانند آیه آخر سوره رعد و بسیار جاهای دیگر) و ما ذیلا آنها را به ترتیب ذکر میکنیم:

۱ - سوره اسراء

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

بگو اگر جن و انس مجتمع شوند که مانند این قرآن را بیاورند نخواهند آورد حتی اگر بعضی شان بعضی دیگر را یاری کنند(۸۸)

۲ - سوره هود

﴿۱۳﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۴﴾ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُّسْلِمُونَ ﴿۱۴﴾

یا اینکه میگویند آنرا افترا بسته. بگو پس ده سوره افتراپی مانند آن را بیاورید، و هر کس غیر از خدا را که توانستید (به ارزیابی) دعوت کنید اگر راست میگویید(۱۳) پس اگر استجابتتان نکردند بدانید که به علم خدا نازل شده و اینکه خدایی جز او نیست. پس آیا تسلیم میشوید؟(۱۴)

۳ - سوره یونس

﴿۳۸﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ یا اینکه میگویند آنرا افترا بسته بگو سوره ای مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر کس را که توانستید (به ارزیابی) دعوت کنید اگر راست میگویید.(۳۸)

۴ - سوره بقره

﴿۲۳﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۴﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

و اگر درباره آنچه بر بنده مان نازل کردیم شک دارید، سوره ای مانند آن بیاورید، و غیر از خداوند گواهانتان را دعوت کنید اگر راستگو مباشید (۲۳) پس اگر این کار را نکردید و هرگز هم نخواهید کرد، از آتشی که گیرانه آن مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده پروا کنید.(۲۴)

۵ - سوره رعد

آیاتی که فوقا ذکر کردیم در موضوع تحدی («هل من مبارز» طلبی) صریح بوده اند ، اما آیاتی که همین زمینه را دارند اما در این موضوع از صراحت اندکی کمتر برخوردارند بسیار زیاد می باشند که ذکر همه آنها به این علت که متن را بسیار طولانی میکند مقدور نیست ، و ما فقط ، از باب نمونه یک مورد را ذکر میکنم و از ذکر بقیه (ده ها مورد) چشم می پوشیم :

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٤٣﴾

و کافران میگویند تو فرستاده نیستی. بگو خداوند برای گواهی بین من و شما کافیت، و همچنین کسانی که علم کتاب (ی آسمانی) نزد آنهاست (۴۳)

ج

آیاتی که نشان میدهد حقایقی که در قرآن مطرح است «پائین آورده شده» تا بتواند در حوزه فهم بشر قرار گیرد ، مانند آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ سوره قمر و آیه ۹۷ سوره مریم و آیه ۵۸ سوره دخان و آیه ۴ سوره زخرف و امثال آنها .

۱ - آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ سوره قمر

(که البته به علت مشابهت آیات مذکور فقط یکی را ذکر میکنیم) :

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ﴿١٧﴾

و البته قرآن را برای پند گیری آسان قرار دادیم آیا پند پذیری هست؟ (۱۷)

البته دقت در محتوای آیات فوق به صراحت متعرض این نکته است که این قرآن را دست کم نگرفته و متوجه مقام بلندش نزد خداوند باشید که آن را برای استفاده شما «پائین آورده» بطوریکه به استعداد های درک و فهم شما نزدیک نشود .

۲ - سوره دخان

فَإِنَّمَا يَسْتَرْثَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

جز این نیست که آنرا بر زبانت آسان کرده ایم شاید پند گیرند (۵۸)

۳ - سوره زخرف

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ ﴿٤﴾

ما آن را خواندنی به زبان روشن قرار دادیم شاید تعقل کنید (۳) و آن ، در «مادر کتابها» که نزد ما است ، دارای موقعیتی والا و محکم است (۴)

در اینجا نیز ، چنانکه اگر توجه کنید در خواهید یافت ، بر شان و موقعیت بالای قرآن در «مادر کتاب ها» ، و بطور خلاصه نزد خداوند تاکید دارد .

۴ - سوره مریم

فَإِنَّمَا يَسْتَرْثَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾

جز این نیست که ما آن را به زبانت آسان کرده ایم که بوسیله آن مومنان را مژده و خیره سران را هشدار دهی (۹۷)

۵ - موارد دیگر

مواردی که ملاحظه کرده اید مواردی بوده که بطور صریح و واضح به موضوع مورد این بحث پرداخته ، اما اگر مانند آنچه که در بخش «ث» در باره مواردی که مفهوم را به وجهی کمتر صریح و واضح بیان میکند ، نشان دادیم ، در اینجا هم بخواهیم موارد کمتر صریح را ذکر کنیم آنقدر زیاد است و آنقدر به حجم این مطلب می افزاید که از آن میگذریم و بر همان روش همیشگی خویش در رعایت اختصار رفتار میکنیم .

چهار مورد فوق هم باز هم رد کننده قول سروش (که گفته خدا در پیغمبر و پیغمبر

چ

آیاتی که صراحتاً به پیامبر (ص) میگوید چنین بگو (قل)...که از بس زیاد است نمیتوانیم آدرس همه آنها را بدهیم اما همگان برخی از آنها را می شناسند مانند قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و قل های دیگر که خیلی زیاد است .

مثلاً در قرآن (مطابق شمارش مرحوم فواد عبد الباقي تدوین کننده مرجع با ارزش «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم») ۳۳۲ بار کلمه «قل» به پیامبر (ص) خطاب شده ، یعنی ۳۳۲ بار طراحتاً سخن در دهان پیامبر گذاشته شده ، آنها در موارد متنوعی که باید به مرجع مذکور مراجعه کرد و دید که تقریرات ۳۳۲ گانه مذکور از چنان تنوع هوش ربائی برخوردار است که آدمی ناچار میشود در چرائی ذکر این سخن از سوی گوینده اش کمی به فکر رود .

خواب؟ آنها با ۳۳۲ بار قل؟ آنها با این درجه تنوع؟ آنها با این دقت و استحکام مطالب؟ که حتی پس از چهارده قرن هم یک مورد قابل ردّ و طرد در بین آنها نتوان یافت؟

کدام خواب هرگز توانسته چنین باشد؟

با این اوصاف خواه نا خواه مطالبی به ذهن می آید :

۱ - یا ایشان معنی خواب را نمیدانند ، که البته چنین فرضی با آن مدارک دانشگاهی که دارد سازگار نیست .

۲ - یا اینکه معنی خواب را میدانند اما از قرآن چیزی نمیدانند (مثلاً بی خبر بودن از همین مورد ۳۳۲ مورد تقریر دارای تنوع که هریک در نهایت استحکام و صحت و اتقان است)

۳- یا اینکه ایشان از معنی خواب مطلع است ، و با قرآن نیز فی الجمله آشنایی دارد ، و لذا میدانند که ادعای کوسهء ریش پهن و کچل موفر فری سبب خنده عقلا است ، اما ، شاید ...

ح

آیاتی که به پیامبر (ص) صراحتاً میگویند این کار را بکن و این کار را نکن که اینها هم بسیار زیاد است و نیازی نیست مثال بیاوریم و همگان برخی از این نوع آیات را می شناسند و به یاد دارند . با وجود این ، کثرت موارد این نوع آیات حیرت انگیز است و اگر کتاب «راهنمای مفسران موضوعی» ما را ملاحظه کنید در «جدول عناوین» به دو ماده «توصیه های عبادی به او» و «توصیه های رفتاری به او» رجوع و جستجو کنید ، خواهید دید تعداد مواردی که به عنوان نتیجه جستجو بدست خواهد آمد کمتر از آن ۳۳۲ موردی که در بخش «چ» دیدیم نیست .

خ

آیاتی که در آن مشتقات ماده (ن ز ل) [مانند نزل و انزل و نزل و مشتقات آنها] بکار رفته

که چون خیلی زیاد است ، و ضمناً همگان مواردی از آن را به خاطر دارند ، از ذکر مثال خودداری میکنیم اما این مقدار را ناچاریم ذکر کنیم که این نوع کلمات بطور مشترک در مورد نزولات مادی آسمانی از قبیل باران و امثال آن ، و نزولات معنوی از نوع وحی مشترک است و کسی که کنجکاوی لازم را داشته باشد می باید به «المعجم» سابق الذکر رجوع کند و با توجه به محتوای آیات مورد مراجعه شمارش تفکیکی به عمل بیاورد ، و اگر چنین کند از کثرت تعداد موارد مربوط به وحی شگفت زده خواهد شد و نتیجه ای که جستجوی اخیر الذکر دارد این است که کثرت تکرار و تاکید بر وحی بودن قرآن را مقابل چشم کسانی مانند... قرار میدهد .

در همه این موارد (که بسیار زیاد هم هست) مخالفت با قول سروش دیده میشود

آیاتی که نشان میدهد خداوند راجع به احتمال مشوب شدن وحی از سوی پیامبران واکنش شدید نشان میدهد، مانند آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره حاقه و آیات ۷۳ تا ۷۷ سوره اسراء و امثال آن که ذیلا دو نمونه اول را عینا نقل میکنیم:

مخالفت مذکور در اینجا ها خیلی واضح است

۱ - سوره حاقه

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا يَنْكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

و اگر بعضی از گفتارها را بما می چسباند، (۴۴) با شدت او را میگریفتیم، (۴۵) سپس شاهرگش را قطع میکردیم، (۴۶) و هیچکس از شما نمیتوانست حفظش کند (۴۷)

۲ - سوره اسراء

وَإِنْ كَادُوا لَيُبْتُلُونَكَ مِنَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِيَبْلُوَاْ عَالِيْنَا غَيْرُهُ إِذَا لَأَخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَن نَّبْتَلَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ فِي الْحَيَاةِ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

و نزدیک بود از آنچه به تو وحی کردیم فریبت دهند تا چیز دیگری را بما نسبت دهی و در آنصورت با تو دوست میشدند (۷۳) و اگر تو را تثبیت نکرده بودیم نزدیک بود کمی بسویشان متمایل شوی (۷۴) در آنصورت به تو (عذاب) دو برابر حیات و دو برابر ممات را می چشاندیم. سپس در مقابل ما یاوری نمی یافتی (۷۵)

۳ - موارد دیگر

البته مواردی که ذکر کردیم از موارد واضح و مشهور است، اما، مواردی هم هست که مفهوم فوق را بطوری غیر صریح بیان فرموده که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر

آنها در میگذریم .

ذ

آیاتی که خداوند در آنها صراحتاً پیامبر (ص) را مورد عتاب قرار میدهد ، مانند آیات پاراگراف اول سوره عبس و آیات ۷۳ تا ۷۷ سوره اسراء و آیه ۴۳ سوره توبه و امثال آن که ذیلاً سه مورد اول را ذکر میکنیم :

۱ - سوره عبس

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿۱﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿۲﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْغَى ﴿۳﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِّكْرَى ﴿۴﴾ أَمَّا مَنْ اسْتَغْفَى ﴿۵﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿۶﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْغَى ﴿۷﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿۸﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿۹﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿۱۰﴾

چهره در هم کشید و رو برگرداند (۱) که چرا آن نابینا نزد وی آمده (۲) و چه میدانی شاید میخواهد رشد کند (۳) یا پند گیرد و آن پند سودش دهد (۴) اما کسی که بی نیازی نشان داد (۵) و توبه او پرداختی (۶) اگر هم پاک نشود (جریمه ای) بر تو نیست (۷) و اما آنکس که شتابان بسوی تو می آید (۸) و خوف (خدا را) دارد (۹) تو از او (به دیگری) میپردازی (۱۰)

۲ - سوره اسراء

آیات ۷۳ تا ۷۷ سوره اسراء همان است که در بخش قبل سه آیه اولش را ذکر کرده ایم و لذا در اینجا تکرار نمی کنیم .

۳ - سوره توبه

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿۴۳﴾

خدا ببخشد! چرا اجازه شان دادی؟ پیش از اینکه راستگویان برایت مشخص شوند و دروغگویان را بشناسی؟ (۴۳)

آیاتی که خداوند در آنها به پیامبر (ص) دلداری میدهد و از اوائل نزول وحی تا اواخر آن ، یعنی مدتی تقریباً بیست و سه ساله ، با تناوبی با دامنه ای تقریباً ثابت در قرآن دیده میشود با این مفهوم که از عدم اقبال به دعوت ناراحت مباش و به ما واگذار و تو فقط ماموریتت را پیگیر باش ، که این نوع آیات بسیار زیاد است و در مرجع سابق الذکر ، در ذیل تیتیر «دلداری به او» قابل جستجو خواهد بود و اگر چنین جستجوی صورت گیرد ملاحظه خواهد شد که موارد بسیار زیادی را (و تقریباً با پخش شدگی ثابت در تمام طول مدت نزول وحی) شامل میشود .

ز

آیاتی که خداوند طی آنها از پیامبر (ص) تحسین و تجلیل به عمل می آورد ، که اینها هم نسبتاً زیاد است ، مانند «انک لعلی خلق عظیم» و نیز « . . عزیز علیه ما عنتم بالمومنین رئوف رحیم» که اینها نیز نسبتاً زیاد است و این دو مورد را به عنوان نمونه ذکر کرده ایم .

مورد فوق نیز در مرجع پیشگفته ذیل عنوان «ستودن او» قابل سرچ است و نتیجه ای که عائد خواهد شد نشان از زیاد بودن تعداد موارد آن خواهد داشت .

ژ

آیاتی که خداوند طی آنها در مقابل مخالفانش از آنحضرت دفاع کرده ، مانند «ما انت بنعمت ربک بمجنون» و «و ما هو بقول شاعر» و «لا بقول کاهن» و «و ما علمناه الشعر و ماینبغی له» و آیات زیاد دیگری که برای اختصار به عنوان نمونه به همین ها اکتفا میکنیم .

این موارد نیز در مرجع پیشگفته قابل سرچ و در اثر آن نتایجی حاصل خواهد شد که نشان از زیاد بودن موارد دارد که مآلاً نشان میدهد که محتوای این کتاب ارجمند از نوع وحی است .

س

واقعیت این است که اگر بخواهیم این موارد را ادامه دهیم میتوان خیلی ادامه داد اما برای خواننده منصف و عاقل همینقدر کافی است .

پیوست ۱

در باره خواب

۱- محال بودن

در خواب هم مانند بیداری نمیتوان بیش از طاقت بشری چیزی دید، و انبیاء هم مانند پیامبر ما (ص) «انا بشر مثلكم» میباشند و همانطور که مثلاً کسی نمیتواند در خواب ببیند دستش را در بوته فلز مذاب فرو میکند، و نیز نمیتواند در خواب ببیند که سنگ صد تنی رویش افتاده، و . . . ، نمیتواند در خواب چیزی را که فوق طاقت بشر است ببیند.

وقتی که نتوان به خورشید که یکی از مخلوقات حقیر خداوند است نگاه کرد، و انسان در صورت اصرار بر این کار نابینا میشود، چطور میتوان عرش و کرسی و لوح و قلم و حوادث قیامت را دید؟ در حالیکه خورشید تازه «مادی» و از جنس عناصر جدول مندلیف است، در حالیکه عرش و کرسی و لوح و قلم و قیامت و آخرت «مادی» و از جنس عناصر جدول مندلیف نیستند و مانند جنین که محال است حتی این دنیای حقیر را درک کند، مانیز محال است چیزهایی مانند عرش و کرسی و لوح و قلم را درک کنیم، و چون در طاقت بشر نیست و محال است که آنها را ببیند، پس نمیتوان به خواب هم آنها را دید.

چگونه پیامبر میتواند قیامت را دیده باشد در حالیکه قیامت هنوز واقع نشده است؟ روایت معراج (منظورم آن روایت بلند بیست صفحه ای است که المیزان ذیل آیه ۱ سوره اسراء آورده) مجعول و کذب و افتراء است، و من در مقاله «سره و ناسره در روایات معراج» (که در سایتم هست) نشان داده ام روایت مذکور بیش از ۱۴ مورد مطلب مخالف قرآن و بیش از ده مورد مطلب مخالف عقل و چندین مورد تشکیک متنی دارد و ماهیتش داد میزند که یهودی است.

اساسا بشر ، اینطور که فعلا هست ، محال است بتواند مطالب معنوی الوهی را درک کند، مثل اینکه کسی بخواهد این جهان را به جنین بنمایاند، مطالب الوهی هم همینطور است، ما که جای خود داریم، هر کس را هم که تصورش را بکنید ضمن حالت بشر بودنش، نمیتواند نه تنها بهشت، که حتی یک حبه انگورش را نیز درک کند، همانطور که نوزاد نمیتواند جوجه کباب را - که برای ما عادی است - بخورد، و فوراً میمیرد، پیامبر (ص) - نیز که بر اساس آیه انتهای سوره کهف ، بشری مانند ما است، ضمن بشر بودنش ، چطور بهشت و جهنم را (که اصلاً فعلاً وجود هم ندارند - زیرا قیامت هنوز اتفاق نیفتاده -) دیده و بعداً تعریفش را در قرآن کرده است؟

توضیح بیشتر:

الف - قرآن دوجور مطلب دارد و کل مطالب قرآن خارج از این دوجور نیست:

الف/۱ مطالبی که صرفنظر از نوع آن (قصص، استدلال ها، امر و نهی ها، تحذیر و تشویق ها، و غیره ها) در این فضای این جهانی که در آنیم و به آن مانوسیم قرار میگیرد .

الف/۲ مطالبی مانند جن و ملک و عرش و لوح و قلم و کرسی و قیامت و آخرت که بیرون از این فضای این جهانی که در آنیم و به آن مانوسیم قرار میگیرد.

فهم مطالب الف/۱ برای بشر هر عصر در همان عصر ممکن و تمام است و نیازی به منبعی بیرون از قرآن ندارد (گرچه سهل و سخت دارد اما قابل فهم و غیر قابل فهم ندارد و در نهایت قابل فهم است) نمونه اش هم تفسیر این بنده از کل قرآن که در تدوین اش نیازی به بیرون از قرآن احساس نکرده ام.

فهم مطالب الف/۲ برای هیچ بشر هیچ عصری ممکن نیست بلکه آنها موضوع آیاتی از قبیل «ما ادریک» های قرآن، و «الذین یؤمنون بالغیب»، و «الراسخون فی العلم یقولون کل من عندالله»، و «امی» خواندن های مکرر قرآن رسول اکرم ص را، و آیات همطراز آنها که متعدد هم هست، میباشند، و معصوم و غیر معصوم در این گزاره اخیر یکسانند.

۲- حجت نبودن خواب، حتی خواب انبیاء

خواب حجت نیست، حتی اگر خواب برخی از انبیاء باشد، مثلاً خواب حضرت ابراهیم — که همه میدانند چه بوده — به وضوح خطا بود که خداوند آن را تصحیح کرد و اگر خواب آنحضرت حجت باشد پس خداوند چرا خواب او را تصحیح کرد؟ و برای پذیرفتن این مطلب لازم است فرض کنیم خداوند نیز (معاذالله) اهل شوخی و سر به سر گذاشتن با کسان است، که چند بار بر او تکلیفی در خواب بار میکند، اما در بیداری آن تکلیف را ساقط مینماید.

خواب یوسف هم که اساساً غلط بود، زیرا برادرانش را «ستاره» (که در نظر کودکانه او جرم نورانی کوچک) دیده بود که با فیزیک نجوم جور در نمی آید زیرا ستاره ها اجرام بسیار بزرگ (لااقل در حد خورشید) می باشند، در حالیکه در خواب یوسف ستاره ها گرچه اجرام نورانی تلقی میشوند اما بسیار کوچک میباشند. یعنی اینکه خواب یوسف با واقعیات جهان تطبیق نداشت و اگر قرآن هم — چنانکه دکتر سروش گفته — خوابنامه باشد باید لااقل یک مورد عدم انطباق با واقعیات جهان در آن دیده شود که دیده نمیشود و آنهمه مطلب که قرآن در باره نجوم دارد (مانند اذا الشمس کورت و اذا السماء انفطرت و ...) همه اش با واقعیات جهان تطبیق دارد.

خوابهای پیامبر اکرم (ص) هم که اصلاً در قرآن ذکر نشده که بتوانیم در باره آنها ارزیابی داشته باشیم (مطلبی که در سوره اسراء آمده تعلیل چیزی است که آنحضرت در خواب دیده و ناراحت شده، اما، خود خواب آنحضرت نقل نشده) و آنکه در سوره فتح آمده تصدیق چیزی است که آنحضرت در خواب دیده ولی با واقعیت تطبیق نداشته، زیرا آنحضرت در همان سال موفق به حج نشده، و در همان سال فقط صلح حدیبیه پیش آمده است، و خوابی هم که آنحضرت در باره جنگ قریب الوقوع بدر دیده بود نیز همینطور، زیرا آنحضرت خصم را در خواب خویش قلیل دیده بود، در حالیکه آنها، هم از لحاظ عدد سه برابر بودند، و هم از لحاظ تجهیزات آنقدر بالاتر بودند که حتی مقایسه آنها — از این لحاظ — مشکل است.

اگر در سخن دکتر سروش بنگریم عامل اصلی را تشخیص می‌دهیم:

۱ - روایات حجیت خواب انبیاء (که فوقاً غلط بودنش را نشان داده ایم)

۲ - همترازی سخن مولوی با قرآن (که کثرت پر حجم نقل او از او، و استناد او به او، واضح است)

۳ - فلسفه های ابن سینائی و ملاصدرائی

که دست به دست دادن این سه عامل به «خوابنامه پیامبربودن» قرآن منجر شده است.

اما خواب حضرت ابراهیم (ع) از یک لحاظ دیگر نیز قابل توجه است و آنهم این است که نوع مفسران در باره آن خواب مشهور او به خطا افتاده اند.

برای توضیح مطلب، قسمتی از کتاب «صداها ایراد بر تفاسیر کلاسیک» به همین قلم را در اینجا نقل می‌کنیم:

خطای پیامبرانه حضرت ابراهیم (ع) و «عتاب محترمانه» به او

در ابتدا متن ذیل را که ترجمه آیاتی از سوره صافات است چند بار مرور کنید:

و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدايتم خواهد کرد (۹۹) پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری مقرر را به او دادیم (۱۰۱) و هنگامی که (آن فرزند) بالغ شد و در سعی همراهش بود، به او گفت: پسرکم! در خواب می بینم که تو را ذبح میکنند. نظرت چیست؟ گفت: پدر جان! آنچه را که مأمور هستی انجام ده. انشاء الله مرا صابر خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت (۱۰۳) ندایش دادیم که ای ابراهیم! (۱۰۴) تو موضوع روایت را تصدیق کردی و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۱۰۵) البته این یک آزمایش آشکار بود (۱۰۶) و با قربانی عظیمی جایگزینش دادیم (۱۰۷) و در میان بازماندگان برایش بجا گذاشتیم: (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود (۱۱۱)

اگر کمی دقت کنید خواهید دید آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷ «پرانتری» است، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را (انتهای آیه ۱۰۱ را به ابتدای آیه ۱۰۸) وصل کنیم می بینیم روال سخن کاملاً صاف و هموار و بی دست انداز خواهد بود. دلیل مهم تر نیز این است که روح کلی این پاراگراف باروح کلی مجموعه آیات مورد اشاره مغایرت دارد.

روح کلی پاراگراف (که آیات ۷۴ تا ۱۴۸ را در بر میگیرد) این است که «آن پیامبر به فلان مشکلات دچار شد و ما نجاتش دادیم و طرف مقابلش را هلاک کردیم و برای او نام نیکی در تاریخ بشر قرار دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» و در پاراگراف مذکور این فرمول را برای نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و الیاس (ع) و لوط (ع) و یونس (ع) بکار گرفته و البته حجم مطلب مربوط به ابراهیم (ع) از همه مفصل تر است، بطوریکه مثلاً آنچه راجع به موسی (ع) فرموده ۷ آیه و راجع به ابراهیم (ع) ۳۰ آیه است. که خواندن کل آن پاراگراف را توصیه میکنیم.

اما آیات مورد بحث (یعنی آیات ۱۰۲ تا ۱۰۷) که در فضای کلی «به ابراهیم هم چنین لطفی کردیم» است، نسبت به کل داستان ابراهیم (ع) «سکته دار» است، زیرا کل داستان متضمن تحسین اوست، اما آیات مورد بحث متضمن «عتاب»ی است که به او شده، و خطای او را مانند مورد ایوب (ع) جمع و جور فرموده، و مانند یونس (ع) لطف خویش را مجدداً نسبت به او برقرار نموده است.

اینک میتوانیم «پرانتری» بودن آیات مورد بحث را در متن ذیل نشان دهیم:

و گفت من بسوی پروردگارم میروم و او البته بزودی هدايتم خواهد کرد (۹۹) پروردگارا (فرزندی) از صالحان بمن بده (۱۰۰) پس مژده پسری مقرر را به او دادیم (۱۰۱) {و هنگامی که (فرزندش) بالغ شد و در سعی همراهش بود، به او گفت: پسرکم! در خواب می بینم که تو را ذبح میکنم. نظرت چیست؟ گفت: پدر جان! آنچه را که مأمورش هستی انجام ده. انشاء الله مرا صابر خواهی یافت (۱۰۲) پس چون تسلیم شدند و پیشانی او را بر زمین گذاشت (۱۰۳) ندایش دادیم: ای ابراهیم! (۱۰۴) روایت را تصدیق نمودی {و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم} (۱۰۵) البته این

یک آزمایش آشکار بود (۱۰۶) و قربانی عظیمی به جایگزینی اش دادیم { (۱۰۷) و درمیان بازماندگان برایش بجا گذاشتیم : (۱۰۸) سلامی بر ابراهیم (۱۰۹) و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم (۱۱۰) که او البته از بندگان مومن ما بود (۱۱۱)

ملاحظه میکنید؟ اگر آیات مورد بحث را ندید بگیریم در روند مطلب سخته ای پدید نمی آید و نیز اگر به متن دقیق شویم، کاملاً معلوم میشود که آن تکه که «پرانتری» اش نامیده ایم از جنس قبل و بعد خویش نیست.

اینک که متوجه این موضوع شده ایم، اگر روی همان قطعه «پرانتری» تمرکز کنیم دلایل زیادی پیدا میکنیم که تاییدگر «عتاب»ی بودن قطعه مذکور است:

۱- اینکه آن حضرت به پسرش گفت «در خواب می بینم» (اری فی المنام) این معنی را میدهد که خود آن حضرت هم اعتقاد نداشت که خواب او وحی است زیرا گفته «می بینم» و نگفته «دیده ام» و معلوم میشود چندین بار دیده بوده ولی باور نکرده بوده، و البته اینکه با آن پسر مشورت کرده و او گفته «پدر جان آنچه را مامورش هستی انجام ده»، و بخصوص جمله «مامورش هستی»، دلیلی بر چیزی - مثلاً واقعا مامور بودن او - نمیشود زیرا او پسر بچه ای بوده و به پدرش به عنوان پیامبر بزرگ الهی کوچکترین شکی نداشته و تصورات او را عین حقیقت تلقی میکرد و آنقدر تسلیم حق بوده که بدون کوچکترین تردیدی تسلیم کشته شدن در راه چیزی که آن را حقیقت می پنداشته، شده است، و این داستان اگر برای پدرش یک خطا بود برای او یک افتخار است.

۲- قسمت اصلی عتاب در جمله «قد صدقت الرویا» است، که به این معنی است که ای ابراهیم! تو که به وحی دسترسی داشتی، چرا در باره خوابت که خودت هم راجع به آن شک داشتی (به علت کلمه «اری» (می بینم)) زیرا اگر شک نداشت همان یکبار کافی بود)، از ما استعلام نکردی؟ مگر همین خودت نبودی که در باره چگونگی زنده کردن مردگان از ما خواستی که موضوع را به تو نشان دهیم و در پاسخ سؤال «مگر راجع به آن ایمان نداری؟» ما گفتی «چرا، ولی میخواهم دلم مطمئن شود» چطور

در آنجا دنبال اطمینان قلبی بودی اما در اینجا که پای جان انسانها در میان است دنبال اطمینان نبودی و به خواب اکتفا کردی؟

و با این تعبیر به نظر لازم است مفسران متون مورد تفسیر خویش را علامتگذاری میکردند، که در اینصورت «صدقت الرویا» می باید اینطور میشد «صدقت الرویا؟!»

۳- جمله «و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» یعنی اینکه با وجود این خطائی که از او سر زد ، سوابق درخشانش مانع شد که ما تنبیهش کنیم بلکه با جایگزینی قربانی خطایش را رفع و رجوع کردیم.

توجه دارید که جمله مذکور تکراری است و هم در اینجا آمده و هم در آیه ۱۱۰ و در اینجا به معنی است که نیاز جمله «عتابی» را بر آورد و در آیه ۱۱۰ به همان معنی است که راجع به نوح و موسی و الیاس و لوط و یونس (علیهم السلام) و بالاخره راجع به خود آنحضرت نیز آمده، و لذا دو آیه ء كاملا مشابه ۱۰۵ و ۱۱۰ به یک معنی نیست و اگر به یک معنی میبود ، قبیح بود (التکرار عند العقلاء قبیح) و معاذالله که فکر کنیم که ممکن است از خداوند قبیح سر بزند.

ملاحظه فرمودید؟

دلیل وقوع چنین خطای بزرگی در تشخیص معنی که در طول قرن های طولانی از این کتاب به آن کتاب و از این مفسر به آن مفسر منتقل شده، چیزی نیست جز اینکه آن قسمت پُرانتزی اصلی فرض شد، و این مورد تنها مورد نیست بلکه اگر بخواهیم خطاهای مشابه را ذکر کنیم طولانی میشود، اما همینقدر بدانید که این نوع خطاها در تفاسیر بسیار زیاد اتفاق افتاده است.

[پایان نقل قول]

دکتر سروش متوجه این نکته تفسیری نشده و خواب حضرت ابراهیم علیه السلام را حجت فرض کرده و سپس فرا تر رفته و اساسا خواب انبیاء را با وحی همسنگ محسوب

داشته است.

پیوست ۲

نمونه ای از تأثیرات این جو

۲ - نتایج پیدایش بحث های «وحی پژوهی»

این جریان تبعاتی هم داشت: مثلاً پیدایش این گفتمان ها :

الف : مخاطب های قرآن منحصر در مشافهین (= معاصران نزول وحی) اند و ما به حکم عقل پیرو آنها هستیم،

ب : قرآن معجزه نیست،

ج : گفتمان های دیگری در حول همین دو محور کلی

یک آقائی هست که چون بحثی را در فضای نیمه خصوصی مطرح کرده اخلاقاً نمیتوانیم اسمش را در اینجا ذکر کنیم.

ایشان در موضوع علوم قرآنی شهرتی دارد و صاحب تالیفاتی هم هست.

ایشان مجموعه بحث هایی دارند که به وضوح در یک فضای اینترنتی گفته اند (که این قلم هم در آن فضا بوده) که ذیلاً نقل میکنم و البته جواب مختصری هم میدهم اما نمیتوانم نامش را ذکر کنم:

سخن ایشان را بصورت ضخیم و پر رنگ (بولد) Times New Roman و جواب خویش را بصورت نازک و با استفاده از حروف B Nazanin عرض میکنم :

اما چرا در اینجا به بحث های ایشان می پردازیم؟

نظرات ایشان بهترین نمونه دچار شدن به بیماریِ «پرداختن به وحی پژوهی» است که در مقدمه عرض کردیم.

ایشان در مقدمه بحث خویش برای توضیح اینکه چرا این بحث را شروع کرده چنین فرموده :

سرآغاز بحث، مواجهه با مشکلاتی است که در آیات قرآن به چشم می خورد. ما با کتابی مواجه هستیم که آن را به خدای عالم مطلق و رب العالمین منسوب می سازیم و و توقع داریم که آن کتاب، جهانی و ابدی باشد. حال آن که آیاتی را در این کتاب مشاهده می کنیم که قابل انتساب به خدای عالم مطلق و رب العالمین نمی تواند باشد و با جهانی و ابدی بودن آن سازگاری ندارد؛ لذا برخی از انتساب آن به خدا اعراض کرده و آن را به شخص پیامبر (ص) منتسب ساخته و او را نیز یک بشر عادی توصیف نموده اند.

مواردی از مهم ترین مشکلاتی که در آیات قرآن مشاهده می شود و برخی را بر آن داشته است که قرآن را به پیامبر (ص) به عنوان یک بشر عادی منسوب بسازند، از این قرار است :

الف. پرداختن به جزئیات ، ب. پرداختن به تاریخیات ، ج. وجود مکررات ، د. پراکندگی موضوعات ، هـ. مضامین خلاف واقع ، د. احکام خلاف حقوق بشر .

(البته ذیل هریک از تیتروهای ششگانه فوق نمونه هایی را ذکر نموده که به نظر ایشان نمونه هایی از «مشکلات قرآنی» است که به آن تیترو مربوط میشود که ما فعلا آن نمونه ها را ذکر نکردیم تا ذیلا به آنها بپردازیم)

«مشکلات» ی که برای قرآن برشمرده شده چنان پر حجم و متنوع است و چنان در پاراگراف های بعدی مورد تکرار و اشاره قرار گرفته که نمیتوانم از ذکر این جمله خود داری کنم که تمام آن «مشکلات» ذکر شده ناوارد است و این بنده سعی میکنم به تک تک آنها رسیدگی نموده و نشان دهم که «مشکل دیدن» آنها ناشی از برداشت ناقص، و یعنی ناشی از «قرآن ندانی» او است.

مخاطبان قرآن

در اینجا این سؤال مطرح است که آیا مخاطبان قرآن با مخاطبان دیگر متون بشری فرق می کند؟ و به جهت این که قرآن منسوب به خداست، باید مخاطبان قرآن، همه افراد بشر در هر عصر و مصر باشند؟ و یا مخاطبانش فقط

معصومین(ع) اند و سایر افراد اگر بخواهند، به مقاصد قرآن پی ببرند، باید به معصومین مراجعه نمایند؟

پاسخ این است که:

اولاً، گوینده قرآن آن چنان که در خود قرآن تصریح شده، فرشته ای به نام جبرئیل است و مخاطب قرآن، آن چنان که باز از ظاهر آیات قرآن دانسته می شود، شخص پیامبر(ص) است؛ البته با توجه به این که پیامبر(ص) در میان قریش و برای هدایت آنان مبعوث شده بود و ده سالی در میان آنان زندگی می کرد و سپس پیامبر(ص) به مدینه مهاجرت کرد و سیزده سالی نیز در میان مردم مدینه می زیست، به طور غیر مستقیم به ترتیب مردم مکه و مدینه مخاطبان قرآن محسوب می شوند.

ثانیاً، چنان که آمد، مخاطبان قرآن، پیامبر(ص) و قوم او بودند که در مکان و زمان نزول سوره های قرآن وجود و حضور داشتند؛ لذا هرگز ائمه و یا دیگر کسانی که در امصار و اعصار دیگر بودند، مخاطبان قرآن شمرده نمی شوند.

ثالثاً، نظر به این که مخاطبان قرآن به تعبیر میرازی قمی مشافهین، یعنی افراد حاضر در زمان و مکان نزول قرآن بودند، آنها باید مقاصد قرآن را به درستی درک کرده و برای فهم مقاصد قرآن حاجتی نداشته باشند، به پیامبر و دیگران مراجعه کنند؛ مگر کسانی که در زمان و مکان نزول سوره های قرآن نبودند و یا به لحاظ هوشی از سطح متوسط مردم آن زمان، پایین تر بودند و چنین کسانی در پاره ای موارد، مقاصد کلام هر کلامی را اعم از قرآن و غیر قرآن بدون توضیح دیگران نمی فهمند.

رابعاً، نظر به این که سوره های قرآن متناسب با حاجات و مقتضیات عرب حجاز عصر پیامبر(ص) و به قصد هدایت آنان و به زبان آنان نازل شده، لزوماً مخاطبان قرآن همان مردم اند و صرف این که گوینده قرآن خدا یا جبرئیل است، باعث تفاوت مخاطبان قرآن نمی شود. نه زبان قرآن یک زبان بین المللی بوده است که به استناد آن گفته شود، مخاطبان قرآن هم لزوماً همه مردم بودند و نه در متن قرآن هیچ قرینه ای وجود دارد که نشان دهد، همه مردم در تمام اعصار، مخاطبان قرآن اند. هرگز در قرآن چنین تعبیری نیامده است که ای مردم در تمام اعصار و امصار، شما مخاطب من هستید.

تمام موضوعاتی نیز که در قرآن از آنها سخن رفته، همان هایی بوده است که پیامبر(ص) و قومش با آنها سر و کار داشتند و هرگز حتی یک موضوع در قرآن یافت نمی شود که خصوص مردمان دیگر اعصار و امصار با آنها سروکار داشته باشند.

جواب این قسمت :

آیا مخاطب های قرآن منحصر به معاصران نزولش است؟

خیر! (به دلیل روشن ذیل:

اگر به متن قرآن مراجعه شود مشاهده خواهد شد که کلماتی که نشاندهنده خطاب مستقیم خداوند به رسول اکرم (ص) باشد در قرآن بسیار زیاد است ، کلماتی مانند:

ما ادریک- تری- الم تر- لک- ربک- لاتطع- اعرض- تسئلهم- مایدریک- اتاک- هل اتیک- انت- سلهم- یستلونک- سبح- یستفتونک- قل- تقوم- تولّ عنهم- سنقرونک- علیک- فارتقب- نیسرک- اذکر- فانظر- ذکّر- اذکر- قومک- معک- بشرهم- رحمه ربک- سالتهم- ادفع- بینک- ینزعنک- جعلناک- رایت- الیک- اصبر- لاتستجعل- استغفر- استعذ- انذر- یجادلونک- اخرجک- رمیت- اذ رمیت- یریکهم الله - فی منامک- لا تستعجل- استغفر- فانبد- یا ایها المدثر- یا ایها المزمّل- یا ایها النبی- یا ایها الرسول - کن - لاتکن - ارسلناک - - .

این خطاب های مستقیم در قرآن چنان زیاد است که صفحه ای را نمی یابیم که خالی از لااقل یکی از آنها باشد ، و برعکس ، فراوانی آنها طوری است که در بعضی از صفحات به ده ها مورد هم می رسد.

مخاطب قرآن منحصر است در شخص پیامبر اکرم (ص) که بنابر نصّ صریح خود قرآن مامور بوده است مطالب آن را به کل عالم بشریت در همه زمانها و مکانها ابلاغ کند، و خلاصه اینکه آنحضرت مخاطب منحصر وحی بوده و پس

از نزول هر مورد وحی، چه مشافهین، و چه غیر مشافهین الی الابد، «مخاطب تبلیغ» آنحضرت اند، نه «مخاطب خداوند»

این موضوع دلایلی دارد:

۱- دلایل «نصّی»

۱-۱

(واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ)

جمله فوق وابسته به آن سیاق نیست و از آن مستقل است ، و به عبارت دیگر یک «پرانتز» است و دلیل ساده اش هم این است که اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را به یکدیگر وصل کنیم خواهیم دید روال سخن صاف و یکدست و بی دست انداز خواهد شد

در باره جملات و آیات پرانتری قرآن باید عرض کنم که مفسران سابق به این کلید تفسیری توجه نکرده و خطاهای عظیمی مرتکب شده اند و به علت این بی توجهی برخی معانی را بسیار بد فهمیده اند

البته این فضای محدود ظرفیت این بحث تفسیری را ندارد و برای تامل بیشتر پیشنهاد میکنم کتاب «صدها ایراد بر تفاسیر کلاسیک» از این بنده را در سایت ببینید که در فصل دوم به این نوع خطاها پرداخته و برخی از آنها را نشان داده ام .

۱-۲

(و آخرین منهم لما یلحقوا بهم)

آیه ۳ سوره جمعه نیز دلیل نصّی دیگری است بر منحصر نبودن مخاطب های قرآن بر معاصران نزول وحی (که اصطلاحاً آنها را مشافهین مینامند)

۱-۳

ثم ان علينا بيانه (نکته در ثم و بیانه و اینکه مشافهین نیازی به «بیان» نداشتند است)

آیه ۱۹ سوره قیامه نیز دلیل نصّی دیگری است بر منحصر نبودن مخاطب های تبلیغ قرآن به مشافهین.

۱-۴

در سوره زلزال مردمی را که در زمانی نزدیک به وقوع قیامت زندگی میکنند «انسان» نامیده و فرموده «و قال الانسان ما لها»، و در جاهای دیگری فرموده «یا ایها الانسان...».

این «یا ایها الانسان» ها خطاب به ما انسان ها هم محسوب میشود یا نه؟

۱-۵

در سوره نمل (آیه ۸۲) مردمی را که در زمانی نزدیک به وقوع قیامت زندگی میکنند «ناس» نامیده و از قول آن «دابة الارض» همان آیه فرموده «ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون»، و در جاهای دیگری فرموده «یا ایها الناس...»، واضح است که «ناس» مورد نظر آیه مذکور جزء مشافهین نیست، به همین قیاس میتوان گفت هیچیک از «یا ایها الناس» های قرآن منحصر در مشافهین نیست.

۱-۶

در قرآن آیات عجیبی در باره انسان هست مانند آیه ۴ بلد و ۶ انشقاق و ۷۲ احزاب که به نظر نمی آید ظرفیت های متوسط آن مردم (مشافهین) برای درک و فهم و کاربست آنها کفایت داشته و بلکه بعدها در میان انسانها کسانی ظهور کرده اند که با مدلول آن آیات تناسبی نشان داده اند.

مثلا در باره آیه ۷۲ احزاب (همان موضوع «امانت» که آسمان و زمین و کوهها از پذیرفتن آن ابا کردند و انسان زیر بارش رفت) بینیم مشافهین چه کردند : مشافهین (آنهم مسلمان و پیروان مشافه آنحضرت) در جنگ تبوک آن نافرمانی های گسترده را کردند که در سوره براءت اشاره شده، قبلش هم در جنگ احزاب «زلزلوا زلزلا شديدا» کردند، و در جنگ اُحُد هم نافرمانی آنحضرت کردند و وقتیکه شکست خوردند اعتراض کردند که «ما که مومن هستیم پس چرا شکست خوردیم؟» و در جنگ بدر هم که اصلا نیت ابتدائی شان راهزنی بود و برای آنحضرت هم آنقدر احترام قایل بودند که در حال احتضارش گفتند «ان المرء ليهجر»!

چنین مردمی کجا شایستگی مدلول آیه ۷۲ احزاب را داشتند؟ بلکه این نوع آیات در باره کسانی است که بعدا در میان بشر قرون بعد ظاهر شدند، مانند مادر ترزا و گاندی و نلسون ماندلا که معاصر ما هستند (عمدا مثال هایی از خارج مسلمانان زده ام) و در قرون قبلی نیز تعدادی از اینها را در زمینه های مختلف انسانی، از قبیل علوم و عرفان و مبارزات اجتماعی و غیره داشته ایم.

البته این بحث میتواند بسیار مفصل و همراه با ذکر مثال های فراوان در صدها صفحه عرضه شود، اما، خواننده با کیفیت است و اشاره ای نیز او را کافی است و من نیز اهل اختصارم.

۱-۷

آیه «نذیرا للبشر» در سوره مدثر صراحت دارد بر اینکه قرآن برای «بشر» هشداردهنده است. آیا ما جزء «بشر» هستیم یا نه؟ اگر بله، پس، ما هم (که جزء مشافهین نیستیم) مخاطب آنحضرت در تبلیغ قرآنیم.

۱-۸

در قرآن ماموریت قرآن برای «کافه للناس» ذکر شده است و دارای وضوح عجیبی است که نشان از عدم انحصار مخاطبان در معاصران نزول دارد.

۱-۹

آیه «لولا نفر من کل فرقه منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم» (سوره براءت = سوره توبه) نشان میدهد که قرآن مکانیزمی برای تضمین رساندن پیامش به دیگران (= غیر مشافهین) تعبیه کرده است.

۲- دلایل غیر مستقیم

از مطالعه رفتارهای پیامبر (ص) فهمیده میشود که نظر آنحضرت در باره مخاطب های تبلیغ خویش مر قرآن راه این بود که نسل های آینده نیز مخاطب هستند، برای این نتیجه گیری به دلایل زیر استناد میکنیم :

۲-۱

اهتمام فوق العاده آنحضرت به مکتوب کردن آیات نازل، که برای این منظور عده ای را تحت عنوان «کتاب وحی» معین فرموده بودند.

۲-۲

اهمیت دادن آنحضرت به باسواد کردن مسلمانان، که در این خصوص، علاوه بر احادیث منقول از آنحضرت در خصوص اهمیت و پاداش معنوی و اخروی کسب علم، میتوان به واقعه مهم «منوط کردن آزادی برخی از اسراء جنگ بدر به تعلیم خواندن و نوشتن به تعدادی از مسلمین» اشاره نمود.

۲-۳

نامه نگاری پیامبر (ص) به سران دنیا در آن روزها نیز به این معنی است که آنحضرت نیز مخاطبان تبلیغ قرآن را منحصر در مشافهین تلقی نکرده اند.

۲-۴

درخواست آنحضرت در حین احتضار، که برایش قلم و کاغذ بیاورند که چیزی را املاء کند که موجبات گمراهی پس از او از بین برود یا لااقل تقلیل یابد، که یکی گفت «ان المرء لیهجر» و مانع شد.

دلایل فوق نشان میدهد در نگاه پیامبر (ص) مخاطب های تبلیغ قرآن منحصر در مشافهین نبوده است.

۲-۵

رفتارهای ائمه (ع) نیز که حدود ۲۵۰ سال پس از پیامبر (ص) در بین مردم بوده اند مبین این است که از نظر آنان نیز مخاطب های تبلیغ قرآن منحصر در مشافهین نبوده اند، و اصلاً خودشان هم جزء مشافهین نبوده اند.

۲-۶

رفتار علماء نیز در همین مورد در این مدت طولانی همانطور بوده که عرض شد.

۳- دلایل عقلی

۳-۱

«با ایها» چیست؟ غیر از این است که از ادوات خطاب است؟ بلکه نوعی از ادوات خطاب است که از «یا» (=ای) قوی تر است و گوئی شخص مورد نظر به اموری مشغول است و گوینده میخواهد توجه او از آن چیزها قطع و به موضوع مورد نظر خویش جلب

کند، و اگر به داخل متن قرآن و جاهائی که «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول» آمده توجه شود مطلب معلوم ترمیگردد.

حالا توجه فرمائید به اینکه در عصر نزول تدریجی قرآن و ضمن آن، یک خطاب «یا ایها الانسان» نازل شده باشد، چه کسانی مخاطب تبلیغ این یا ایها الانسان بوده اند؟ واضح است که کلیه انسانهای زنده در زمان نزول مخاطب بوده اند، خواه در جغرافیای نزول قرآن بوده باشند یا نبوده باشند، اگر کسی فکر کند که مثلا ایرانیان و رومیان و بربرها و چینیان مخاطب «یا ایها الانسان» در هنگام نزولش نبوده اند باید دلیل بیاورد.

به نظر این قلم، خداوند که فقط رب عربهای عصر نزول نبوده، خدای ایرانیها و رومی ها و چینی ها هم بوده، و آنها هم مشمول کلمه «انسان» میشده اند، حالا اگر بعد مسافت مانع بوده، لابد خداوند به وجود این مشکل اطلاع داشته، و این مطلع بودن مانع نبوده که به چنان نوعی از خطاب درجه ۲ (خطاب حاصل از تبلیغ) مبادرت کند، و اگر منظورش فقط انسان های ساکن مکه بوده باید این را مشخص میکرده (مثلا میگفته یا ایها المکّیون)

این موضوع بدیهی است.

مثلا کسی نمیگوید قانون مالیات که مثلا در سنای رم و مثلا در زمان ژولیوس سزار صادر میشده، مخاطب آن، فقط آن دسته از رومی ها بوده اند که دم درب مجلس سنا زندگی میکرده اند، بلکه مخاطب آن همه شهروندان رم بوده اند، و کسی نمیگوید در روز ابلاغ، برای شهروندان غیر ساکن در رم، الزام آور نبوده، زیرا قانونگذار میدانسته که رم کشور پهناوری است و ابلاغ قانون و اجرای آن در همه نقاطی که مورد نظر است در همان لحظه اول ممکن نیست و این دانستن مانع صدور آن قانون نمیشده است.

همین حکم در مورد زمان هم میتواند باشد، یعنی بعد مکانی که مانع قانونگذار نیست، بعد زمانی نیز مانع نیست، یعنی همان قانون مالیاتی، تا لغو نشده، برای سالهای بعد هم نافذ است.

«با ایها الانسان» های قرآن نیز چنان چیزی است و به زمان و مکان محدود نیست (و این موضوع آنقدر بدیهی است که ادعای هیچ مودی مالیاتی را به این دلیل که من ساکن محل صدور آن قانون نبوده ام مسموع تلقی نمیکنند)

۳-۲

دلیل دیگر مخاطب بودن ما در موضوع تبلیغ قرآن، این است که علیرغم اینکه خداوند قرآن را بنا به اقتضائات زمانه پیامبر (ص) به زبان عربی نازل فرموده، اما ما قرآن را با فرهنگ فعلی خویش نزدیکتر می یابیم.

مثلا ما قائل به کرویت زمین، و نجوم نیوتونی، و روند تکاملی پیدایش، و قوام نوع انسان، و برابری حقوقی زن و مرد، و چه و چه هستیم و در قرآن موافقت با این چیزها می بینیم و در آن موافقتی با مسطح بودن زمین و نجوم بطلمیوسی و روند فیکسیستی پیدایش و قوام نوع انسان، و درجه ۲ بودن حقوقی زن، و چه و چه نمی یابیم و بر مفسرانی که آن تفاسیرها را بر قرآن می نمودند ایراد میگیریم.

و علت این موضوع را علم خداوند به «روبه تکامل بودن بشر» میدانیم که در قرآن به گونه ای سخن گفته که بشر «کمتر تکامل یافته» اعصار قبلی به یک نوعی آن را می فهمید ولی ما آن را به نحو بهتری می فهمیم.

به عبارت دیگر خداوند در قرآن طوری سخن گفته که به تناسب تکامل علوم و فهم بشر در هر دوره ای از تکامل بشری، وجهی از معانی مستور که تناسب با فهم و علم بشر تکامل یافته تر است ظاهر شود.

از این موضوع نتیجه میگیریم که خداوند در هنگام نازل کردن قرآن به این موضوع توجه داشته که روزی انسانهای تکامل یافته تری (نسبت به مشافهین) خواهند آمد و محتوای قرآن را طوری قرار داده که آنها (یعنی ما و بشر آینده) بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند.

۳-۳

تحدید مذکور، یعنی منحصر نمودن مخاطب قرآن به مشافهین، اشکالات عقلی و منطقی زیاد دیگری هم دارد. لذا مدعی آن باید دلیل قرآنی بیاورد.

۳-۴

دلیل معروفی که صاحب این فرضیه ارائه کرده این است :

« اگر همسر شما قولنج کرد و دکتر توصیه مالیدن پماد ویکس نمود بعدا اگر هم خود شما قولنج کردید به حکم عقل همان پماد را به موضع درد میمالید و این از لحاظ مخاطب بودن نیست بلکه از لحاظ حکم عقل است»

این دلیل کاملا باطل و مخالف نظر پزشکان و حتی دانشجویان پزشکی و حتی مردم غیر پزشک میباشد.

پزشکان و حتی دانشجویان پزشکی نیز چنین نظری را رد میکنند و میگویند وجود یک نشانه بیماری در دو نفر به معنی وجود بیماری همسان در بدن آنها نیست بلکه معاینه جداگانه هریک لازم است، و چون این موضوع واضح است شرح نمیدهم.

ایشان در باره اعجاز قرآن چنین میگویند :

اعجاز قرآن

درباره اعجاز قرآن، سؤال این است که آیا متن قرآن از اعجاز برخوردار است و متن قرآن چنان است که هیچ کسی نمی تواند مثلش را بیاورد؟ و آیا آن جوهی

که به عنوان وجوه اعجاز قرآن برشمرده شده، نظیر فصاحت و بلاغت، نظم و تشریعات چنان است که در کلام های بشری مثلش یافت نمی شود؟

پاسخ من به این سؤالات این است که در متن قرآن هیچ گونه اعجازی وجود ندارد و چنان نیست که هیچ کسی نتواند مثل یا بهتر از آن را بیاورد. اگر هم مشرکان قریش نتوانستند مثلش را بیاورند، به این جهت نبوده است که متن قرآن به طور مطلق از تمام متون بشری برتر است؛ بلکه به جهت این بوده است که در قرآن مضامینی برخلاف باورها و سنت های آنان آمده بود که با فطرت مردم سازگاری داشت و این جاذبه خاصی را در میان مخاطبان قرآن ایجاد کرده بود و مشرکان مکه که در موضع خصومت با چنین مضامینی بودند، نمی توانستند مضامینی مانند آن را بیاورند.

آنچه که در قرآن آمده، نظیرش در کتاب های آسمانی سابق بود و یا همان گفتگوها و بحث هایی بوده است که میان پیامبر(ص) و قومش صورت گرفته و یا پاره ای توصیه های اخلاقی است و بنابراین در قرآن چیزی که نظیر آن نبوده باشد و یا بشر نتوانند مثل یا بهتر از آن را بیاورند، وجود ندارد.

لذا نمی توان گفت که فصاحت و بلاغت قرآن معجزه است؛ چون نمی توان گفت که وقتی مشرکان قریش با یکدیگر سخن می گفتند، فصیح و بلیغ سخن نمی گفتند و لغز و معما مطرح می کردند.

نیز نمی توان گفت که نظم قرآن معجزه است؛ زیرا نظم قرآن از قبیل همان سجعی است که در خطابه های خطیبان مواسم حج هم کمابیش به چشم می خورده است.

یا نمی توان گفت که قرآن به لحاظ تشریعات معجزه است؛ چون چند صد آیه پراکنده راجع به احکام شرعی هیچ امر خارق العاده ای نیست؛ به خصوص آن که قریب به تمام این احکام شرعی امضائی اند و در میان مشرکان قریش و یا سایر عرب ها وجود داشته است.

به علاوه، اگر کسی از ما بپرسد که آیا مثلاً عروة الوثقی که در تمام ابواب حکم شرعی دارد، برتر است یا قرآن که هم احکام شرعی اش ناقص است و هم به طور پراکنده بیان شده است، اگر تعصب کورکورانه ای نداشته باشیم، بی درنگ خواهیم گفت که عروة الوثقی از قرآن برتر است.

به عکس مطالب فوق ، اعجاز قرآن برای همه زمانها و همه مکانها و همه اشخاص است، و تنها دلیل حجیت قرآن و حقانیت مطالب آن، اعجاز آن است

ادعای این قلم بر بطلان نظر گویندهء مطلبی که نقل شد بر دو دلیل متکی است :

الف- عقلی، ب - نقلی.

الف- دلیل عقلی این است که اسلام همواره دشمنان قدرتمندی داشته، آیا اگر ارائه متنی مانند یک سوره (آنهم نه در حجمی بزرگ مانند کل قرآن بلکه در حجم یکی از سوره ها) ممکن بود، فکر میکنید دشمنان قوی و ثروتمندی مانند راه اندازان جنگهای صلیبی و یا دولت هایی مانند اسرائیل فعلی کوچکترین تردیدی در انجامش میکردند؟

قرآن چهار تحدی (مبارز طلبی) صریح و ده ها تحدی تلویحی دارد، اگر دشمنان اسلام که همواره قوی و غنی بوده اند و هستند، یک سوره معادل یکی از سوره های قرآن میساختند، با این عمل خویش موفق می شدند لااقل چهار غلط در چهار آیه تحدی صریح و ده ها غلط در ده ها آیه تحدی تلویحی ارائه دهند و در آنصورت به یکباره آبروی قرآن زایل میشد و چیزی نمیگذشت که اسلام هم به یک واقعه تاریخی و کهنه تبدیل میشد.

ب- دلیل نقلی این است که خداوند در آیه ۱۶۶ نساء نزول قرآن را به علم خویش منتسب فرموده، و این، یعنی اینکه : کسیکه میخواهد سوره ای مانند قرآن بسازد باید علمی مانند علم خداوند داشته باشد.

موضوع اعجاز قرآن در قرون اولیه به فصاحت و بلاغت منحصر بود زیرا علماء قرآن شناس بیش از این نمیدانستند، اما امروز که علم بشر نسبت به آن روزها بسط قابلی یافته، فصاحت و بلاغت به یکی از وجوه کم اهمیت تنزل یافته است.

وجوهی که این بنده میتوانم آنها را بشمارم اینهاست:

۱- پیشگویی های تحقق یافته (که این موارد خیلی زیاد است و هم شامل موارد تاریخی میشود و هم شامل موارد علمی) و این قلم در سایت خویش کتابی دارد که نام آن «صدها پیشگویی تحقق یافته قرآنی» است.

۲- عدم اختلاف (در بیست و سه سال که پیامبر از ضعف مطلق موقعیت، به قوت مطلق موقعیت، رسید، در چنین مدت طولانی و اختلاف عظیم در موقعیت، مواضع اصلی قرآن کوچکترین تغییری نکرد)

۳- غلط در نیامدن هیچ موضوع قرآنی تا کنون (بیش از ۱۴ قرن - قمری)

۴- فصاحت و بلاغت (که موضوعی است که در باره آن خیلی نوشته اند)

۵- «فامیل»ی قرآن با این جهان (به عنوان مثال، آن مطالبی که در کتب «اعجاز عددی» آمده، قابل اشاره به این تیتراست، تصور کنید که جریان اسلام علیرغم آنهمه مشکلاتی که در آن ۲۳ سال داشته مشتقات کلمه «یوم» با مشتقات کلمه «لیل» را مساوی ذکر کرده و آنهم ۳۶۵ بار، و از این مثالها در کتابهای اعجاز عددی زیاد است)

۶- «درنرفتن» مطلب از دست گوینده (مثلا تمام سوره های «حم» دار هم محتوا هستند، همچنین است وضع تمام سوره های «الر» دار و «الم» دار، علیرغم اینکه در هریک از این دسته بندی ها سوره هایی وجود دارند که هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ حجم، اختلافات زیادی با یکدیگر دارند، و اگر قرآن کار شخص خود خدا نبود علیرغم آن پستی و بلندی های موقعیتی و در آن زمان طولانی چطور ممکن بود به همه این جوانب اعمال مواظبت شود؟)

۷- اطمینان و قاطعیت گوینده قرآن (در قرآن وعده هایی به پیامبر و مسلمانان داده شده، لحن این وعده ها محکم و قاطع است، و چنانکه دیدیم بسیاری از آنها وقوع یافته، و برخی از آنها به نظر قریب الوقوع میاید و از روی همین دو قلم نسبت به وقوع یافتن بقیه در آینده اطمینان حاصل میشود)

۸ - شیرینی و خسته کننده نبودن آن

۹ - ایجاد کشش در خواننده و نگهداری خوانندگان (این بنده روزانه مقدار معینی از وقت خود را به روخوانی قرآن میگذرانم، بطوریکه که هر چهار هفته یکبار به آخرش میرسم، بایک حساب سرانگشتی معلوم میشود تا کنون حدود - یا کمی بیش از - ۳۰۰ بار قرآن را خوانده ام، و کسانی که مرا می شناسند میدانند که قرآن خوانی من به انگیزه «کسب ثواب اخروی» (به معنی متداول) نیست، در حالی که نهج البلاغه و تحف العقول و اصول کافی و بینوایان و یکتور هوگو و جنگ و صلح تولستوی و بشر عالی و بشر عادی برناردشو و غربزدگی آل احمد و اگزیستانسیالیسم سارتر و ترجمه های تورات وانجیل و خلاصه این نوع کتابهای پر طرفدار را بیش از یکبار نخوانده ام و تصور اینکه آنها را دو باره بخوانم برایم آسان نیست ولی فکر نکنم بتوانم تصور روزی را کنم که در آن روز دسترسی به قرآن نداشته باشم و از شدت ناراحتی از حال عادی خارج بشوم، و، امثال من کم نیستند)

۱۰ - هدایت کنندگی دائمی بشر (در یکی از بحث های قبلی که راجع به وحی بود گوشه ای از این مطلب را نشان داده ایم)

ایشان در مورد قرآن ادعای عجیبی کرده که ذیلا نقل میشود :

مضامین خلاف واقع:

در آیاتی از قرآن مضامینی آمده است که با واقعیات خارجی انطباق ندارد؛ نظیر این که آسمان ها هفت تاست و زمین قبل از آسمان پدید آمده و آسمان محل سکناي فرشتگان است و ستارگان، چراغ های برج های محافظ این شهر هاست و از آنها برای راندن شیاطین که دشمنان فرشتگان اند، افکنده می شوند و یا یک سدی وجود دارد که یک قومی به نام باجوج و مأجوج در پشت آن تا روز قیامت محبوس اند و قیامت نیز وقتی واقع می شود، ستارگان از آسمان به زمین می ریزند و اگر کسی به خواهد به آسمان برود، باید از کناره هایش برود و البته موفق هم نخواهد شد؛ چون پاره هایی از آتش و مس گداخته بر سر او خواهد ریخت. این در حالی است که هفت تا بودن آسمان تخیلی بیش نیست و پدید آمدن زمین قبل از آسمان

توجیه علمی ندارد و فرشتگان نیز موجوداتی مجردند و سکنی داشتن آنها در آسمان بی معناست و این شهاب هایی که سقوط می کنند، هرگز عبارت از ستارگانی نیستند که میلیون ها و میلیارد ها سال نوری از جو زمین فاصله دارند و ستارگان هر کدام چندین برابر زمین اند و سقوط آنها بر زمین توجیه علمی ندارد و شهاب ها نیز هرگز از جنس مس نیستند و اکنون که با ماهواره ها از کوچک ترین قسمت های زمین عکس برداری کرده اند، هرگز یک سدی که یک قومی در پشت آن محبوس شده باشند، نیافته اند. اگر یک کتابی بخواهد از خدای عالم مطلق نازل شده و ابدی هم باشد، وجهی ندارد، چنین مضامین خلاف واقعی در آن مشاهده شود.

حقیقتش این است که شخص حیرت میکند وقتی که از خویش می پرسد این مفاهیم از کجای قرآن در آمده؟ مثلاً:

۱ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که زمین قبل از آسمان پدید آمده؟

۲ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که ستارگان از آسمان به زمین می ریزند؟

۳ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که یک سدی وجود دارد که یک قومی به نام یاجوج و ماجوج (هنوز هم) در پشت آن محبوس اند؟

۴ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که اگر کسی بخواهد به آسمان برود، باید از کناره هایش برود و البته موفق هم نخواهد شد؛ چون پاره هایی از آتش و مس گداخته بر سر او خواهد ریخت؟

۵ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که آسمان محل سکنای فرشتگان است؟

۶ - از کجای قرآن این مفهوم در می آید که ستارگان، چراغ های برج های محافظ این شهرهاست و از آنها برای راندن شیاطین که دشمنان فرشتگان اند، افکنده می شوند؟

حقیقت این است که مفاهیم فوق از قرآن فهمیده نمیشود، و ذکر این نوع مطالب بهترین نشانه «قرآن ندانی» گوینده این قبیل مطالب است.

ایشان همچنین در باره قرآن چنین گفته :

پرداختن به جزئیات:

گاهی ملاحظه می شود، در قرآن موضوعات بسیار جزئی و کم اهمیت نظیر جزئیات قصص انبیاء و یا نزاعی که میان پیامبر و همسرانش بوده، مطرح شده است. این در حالی است که اگر یک کتابی بخواهد به رب العالمین تعلق داشته باشد، اقتضاء دارد، کلیات آمده باشد و گرنه از [اگر] بخواهد تمام جزئیات آمده باشد، در محدوده یک کتاب چند صد صفحه ای نخواهد گنجید.

در ذیل به هریک از دو موضوع فوق بطور جداگانه می پردازیم :

ذکر جزئیات بی اهمیت در قصص انبیاء

از میان انبیاء، داستانهای حضرت موسی (ع) بیشتر از همه در قرآن آمده، و لذا بصورت ترتیب نزول، آن داستانها را در سوره های مختلف پی میگیریم :

۱ - در مرحله اول نزول (حاوی معارف پایه) هیچ موردی از داستانهای مذکور نمی یابیم .

۲ - در مرحله دوم نزول (حاوی اعلام موجودیت و ارشادات اجمالی) در سوره فجر نام فرعون را همراه با نام عاد و ثمود، با تم نکوهش، بدون ذکر نام موسی آورده، و نیز در سوره نجم از موسی (همراه با صحف) فقط نام برده و در سوره اعلی نیز فقط اسم آنحضرت را همراه با ابراهیم آورده (صحف ابراهیم و موسی)، در سوره مزمل نیز بدون اینکه اسم موسی را بیاورد فقط گفته ما بسویتان رسولی فرستادیم، همانگونه که بسوی فرعون فرستادیم.

۳ - در مرحله سوم نزول (با محتوای زوم کردن روی قیامت و آخرت) هیچ اسمی از آنحضرت نیست.

۴ - در مرحله چهارم (با محتوای اولین بازتاب های تکذیب آمیز مخالفان) در سوره نازعات ، تقریباً در ۶۰ کلمه داستان موسی و فرعون را بطور خیلی موجز آورده و در انتها ذکر کرده که منظور از ذکر این داستان عبرت است.

۵ - در مرحله پنجم (با محتوای نكوهش لجبازی و عمد و اصرار کافران) در سوره دخان، در تقریباً ۱۲۰ کلمه داستان نجات بنی اسرائیل، و در سوره زخرف هم در تقریباً همین حجم از لجبازی فرعون حکایت میکند، در سوره مومن (و در داستان مومن آل فرعون) تقریباً در ۴۰۰ کلمه بازهم لجبازی شدید فرعون را نشان میدهد، و در بقیه سوره های این مرحله ذکری از موسی و یا فرعونیان نیست.

برای اینکه تصویری از ذکر جزئیات داشته باشید باید یکی از کتاب های بالزاک را خوانده باشید که اگر این داستان مومن آل فرعون را کار میکرد یک کتاب ۶۰۰ صفحه ای از آن در می آورد که قابلیت این را داشت که یک فیلم سینمایی کامل از آن در بیاید.

بطوریکه ملاحظه کرده اید تا اینجا (۵ مرحله از ۱۰ مرحله) نشانه ای از «ذکر جزئیات» نبود، ۶۰ کلمه و ۱۲۰ کلمه و ۴۰۰ کلمه، چه فضائی برای «ذکر جزئیات» در اختیار میگذارد؟ اگر روش قرآن ذکر جزئیات بود، کو نام های برادران یوسف؟ و کجاست نامهای اصحاب کهف؟ و جواب صدها سوال ممکن مشابه؟

۵ و ۶ - مرحله های ششم و هفتم (با محتوای امید دادن به پیامبر و پیروانش که صبر کنید و حق مورد اعتقاد شما به کرسی خواهد نشست) در این دو مرحله به تناسب پیشرفت اسلام، و بطور همزمان افزایش فشارها، داستان های انبیاء حجم بیشتری می یابد، اما در آنها هم این «امساک» در باره ذکر جزئیات بشدت رعایت میشود، مثلاً همین داستان یوسف (ع) جای صدها سوال جزئیاتی هست، که خداوند چون منظورش قصه گوئی نبوده به هیچیک از آنها اشاره ای نفرموده و در سوره های طه و اعراف که به نسبت سایر سوره های داستان دار به هجرت نزدیک ترند حجم زیادی از داستان

به گوساله پرستی و سامری مربوط میشود و پیامش هم این است که ای مسلمانان! وقتیکه مشکلات فعلی تان حل شد مبدا این نوع رفتار ها را در پیش بگیرید!

۸ - مرحله هشتم (که مسلمانان قوی و مقاوم شده بودند و بار استدلالی مبسوطی دارد) تقریباً هیچ داستانی از موسی نیست (فقط دو مورد دو سطری)

۹ و ۱۰ - مرحله های نهم و دهم (که پس از هجرت است و مسائل عینی است) و تقریباً اغلب با مضامین این سوره ها آشنائیم و واقعا ذکر قصص انبیاء آنها با ذکر جزئیات کجاست؟ بقره؟ آل عمران؟ انفال؟ توبه؟ نساء؟ مائده؟ میدانید که نیست.

(اشتباه نکنید! آن حجم از سوره بقره که در مقام نکوهش خرابکاری ها و کارشکنی های یهودیان است، را، به حساب قصص انبیاء - و در این بحث حضرت موسی - نگذارید، زیرا آنها نکوهش یهودیان است که شهروند مدینه بودند ولی شهروندان بدی بودند و نکوهش آنها مانند نکوهش قبل از هجرت در مکه نسبت به سران کفار مخالف آنحضرت است)

ذکر جزئیات بی اهمیت در نزاعی که میان پیامبر و همسرانش بوده،

زنان آنحضرت چه کسانی بودند؟

حضرت خدیجه که واقعا لقب ام المومنین فقط برازنده اوست که مرید و مخلص آنحضرت و در تمام سختی ها یار او بود و ثروتش را به پای اوریخت و تمام مدت رسالت آنحضرت در قبل از هجرت تنها همسر آنحضرت بود که مورد این بحث نیست.

«زنان» آنحضرت در ده سال پس از هجرت معنی می یابد که با دوره ریاست آنحضرت مقارن است، و بگو مگوهای بوده که مثلاً «تو که شاه عرب شده ای چرا از رفاهیات و کلفت و نوکر و زینت آلات و چه و چه به پای ما نمیزی؟» و این موضوع که (بنا بر منقولات) مکرر هم بود در - فقط - ۱۶ کلمه در آیه ۲۸ سوره احزاب منعکس است، آیا به ۱۶ میتوان عبارت «ذکر جزئیات» را تخصیص داد؟ دیگر موضوع دو زن آنحضرت

است که در یک موضوع مهم و حساس مربوط به وحی به آن حضرت خیانت کردند، (دو نفر بودن آنها از کلمه های «تتوبا» و «تظاهرا»، و مرتبط بودن مطلب با موضوع مهم و حساس وحیی از «ان الله هو موله و جبریل و صالح المومنین و الملائکة بعد ذلک ظهیر» آیه ۴ سوره تحریم فهمیده میشود) یعنی کل این داستان به این اهمیت در ۵۰ کلمه! این ذکر جزئیات است؟

اگر قرآن این مطلب را ذکر نکرده بود یکی از غوامض وقایع مربوط به موضوع جانشینی آنحضرت (که اتفاقا هر یک از دو خلیفه اول و دوم پدر های یکی از آن دو زن بودند) مکتوم میماند!

سر نخ دادن به ما و آیندگان در باره مطلب به این اهمیت در فقط ۵۰ کلمه!

واقعا کسی میخواهد امساک قرآن از پرداختن به جزئیات را بشناسد بهترین راهش مطالعه تورات موجود است!

ایشان همچنین چنین گفته اند :

پرداختن به تاریخیات:

گاهی مشاهده می شود، از موضوعاتی بحث شده که فقط در عصر پیامبر مطرح بوده، مثل نسیء و ظهار و ایلاء و زنده به گور کردن دختران و جز آنها. این در حالی است که اگر بخواهد یک کتابی جهانی و ابدی باشد، نباید به موضوعاتی بپردازد که فقط به دوره خاصی از تاریخ اختصاص داشته باشد.

در این مورد می باید به دو نکته توجه کرد :

۱ - این ادعا که «اگر بخواهد یک کتابی جهانی و ابدی باشد، نباید به موضوعاتی بپردازد که فقط به دوره خاصی از تاریخ اختصاص داشته باشد» از کجا آمده؟ مگر چند تا کتاب جهانی و ابدی (غیر از قرآن) می شناسیم؟ تا بتوانیم استقراء کنیم و چنان

نتیجه ای بگیریم و آنگاه بگوییم مطابق این نتیجه گیری قرآن از آن قانون تخطی کرده؟

۲ - موضوع فوق مورد سوء برداشت واقع شده، و ذکر موارد مذکور نه تنها ناموجه نیست، بلکه برعکس، کاملاً موجه و ضرور است و مهم ترین وجه ضرورت آنها اینها است :

الف - یافتن اطلاعات لازم تاریخی از اوضاع و احوال آن روزها برای نسل های آینده مسلمین که قرآن کتابشان خواهد بود اما از روزهای نزول قرآن بسیار دورند و برای توفیق در فهم شایسته آن (چنانکه هرمنوتیست ها میگویند) نیاز دارند از اوضاع و احوال آن روزها اطلاعات روشن داشته باشند.

به عبارت دیگر، خداوند نیاز اساسی خوانندگان فهم بهتر از قرآن را که در ۱۵ قرن بعد (و آنهایی که در دهه ها و صدهای پس از آنها می آیند) را پیش بینی کرده و بصورت مواد و مصالح تحقیق شان در قرآن قرار داده است، و لذا، این چیزی که برای قرآن عیب قلمداد میکنند یکی از مولفه های کمالی قرآن است که مواد و مصالح تحقیق در باره خویش را نیز درخود ذخیره دارد تا آدم مناسب متولد شود و آن مواد و مصالح را تشخیص دهد و غوامضی را بگشاید.

این قلم در سایت خویش کتابی دارد بنام «تاریخ نزول وحی» که فقط مستند به قرآن است (و نه روایات و نه نقل قول مورخان)، و حاوی چنان مطالب دقیقی در باره آن ۲۳ سال است که در هیچ کتاب «تاریخ»ی دیده نمشود و بهترین مرجع است برای درک و تصور روزهای نزول وحی.

قرآن با قرار دادن این مطالب بهترین کمک را به فهم ما که بیش از چهارده قرن شمسی با آن روزها فاصله داریم کرده است، و این یکی از وجوه کمالیه قرآن است نه عیب آن!

ب - علاوه بر آن بسیاری از این نوع آیات علاوه بر کارکرد فوق در مقام ذکر نعمت میباشند، با این محتوا که «شما آنطور . . . بودید و در اثر ایمان به خدا و رسول به . . . و . . . رسیدید» مانند آیه ۱۰۳ آل عمران که همانند های زیادی دارد.

ایشان در باره قرآن چنین فرمایش کرده :

وجود مکررات:

در قرآن مضامین واحدی در سوره های متعدد تکرار شده است. برای مثال، در حدود ۹۰ سوره ای که در دوره مکی نازل شده، به طور عمده از حیات پس از مرگ و نفی شرک سخن گفته شده است و این چنین هم نیست که هر سوره ای به بعد خاصی از آنها پرداخته شده باشد؛ بلکه مضامین واحدی در سوره های مختلف تکرار شده است. این در حالی است که اگر بنا بود، در قرآن خطاب به تمام مردم جهان در همه اعصار سخن گفته شود، کافی بود که در یک سوره از حیات پس از مرگ و در سوره ای دیگر از توحید سخن گفته شود و در سایر سوره ها به موضوعات دیگری پرداخته گردد.

سخن عجیبی است!

قرآن در بیست و سه سال نازل شده، برای مردمی در حال تحول، که از موضع اکثریتی «این اباطیل چیست که یتیم ابوطالب میگوید» تا «بدخلون فی دین الله افواجا» تغییر درونی پیدا کرده بودند، و مخاطب ها ثابت نبوده اند، عده ای هنوز متولد هم نشده بودند و عده ای جوان و عده ای بالغ و عده ای میانسال بوده اند، و عده ای از اول تا آخر همچنان صلب و بی تاثیر مانده اند، و اکثریت شان تاثیر پذیرفته بودند، و . . .

وکل قرآن حامل فقط دو پیام بوده (وحدانیت و آخرت)

کسانی که قول فوق توسط ایشان از آنها نقل شده، حتی این مقدار هم از قرآن شناخت ندارند که «قرآن» واحد سخن نیست، بلکه «سوره» واحد سخن است، و اکثریت قریب به اتفاق سوره ها واجد هر دوی این دو پیامها است، چه سوره های ابتدای نزول وحی که حجمی یکی دو سطری دارند و چه سوره های اواخر که حجمی چهل صفحه ای و

بیشتر دارند، همه این سوره ها حرف اصلی شان همان دو پیام است، و هر سوره نسبت به سوره های قبلی علاوه بر احتوای همان دو پیام، یکی یا چند تا از مطالب محتوایی سوره های قبلی را توضیح و تعمیق میکند، ضمن اینکه راجع به این صیورت جمعی نیز رهنمود دارند و ...

بله، برای مردمی در حال تحول، ۱۱۴ سوره نازل شده، که در فضائی پر از بدبینی و تکذیب عمومی، و توطئه مکرر برای قتل ناقل پیام، همراه با ریزش و پذیرش (با افزایش تدریجی پذیرش)، که ناقل پیام از موضع فوق العاده ضعیف به موضع فوق العاده قوی تغییر وضعیت یافته، و چه و چه ...

هر سوره در هر موقعیت مناسبِ موقعیت صیورت جمع، ضمن زدن آن دو حرف اصلی، و توضیح و تعمیق همان دو حرف، رهنمود مناسب آن موقعیت را نیز داده است.

خلاصه اینکه واحد سخن قرآنی سوره است و در سوره ها «مکررات» وجود ندارد.

ایشان همچنین گفته :

پراکندگی موضوعات:

در قرآن راجع به یک موضوع در سوره های مختلف سخن گفته شده است؛ برای مثال، درباره زن در سوره های مختلفی آیاتی به چشم می خورد. این در حالی است که اگر می خواست یک کتابی جهانی و ابدی باشد، اقتضاء داشت، یک نظم موضوعی در مضامین آن وجود داشت.

جواب بحث قبلی جواب این قسمت هم هست .

ایشان همچنین گفته :

احکام خلاف حقوق بشر:

پاره ای از احکام قرآن مثل احکام برده داری و تبعیض در حقوق زن و مرد و مسلمان و کافر و اهل کتاب، امروزه خلاف حقوق بشر و عدالت و کرامت خوانده

می شود و لذا بسیاری را بر آن داشته است که اینها را تاریخی و متعلق به گذشته بشمارند. این در حالی است که اگر یک کتابی بخواهد از سوی خدای جهان نازل شده و ابدی باشد، وجهی ندارد، چنین آیاتی در آن وجود داشته باشد.

ما تا حالا فکر میکردیم که باید هر چیزی را که صبغه اعتقادی دارد به قرآن عرضه کنیم و اگر موافق قرآن بود پذیرفتنی و اگر مخالف قرآن بود مردود است، اما اینک معلوممان شد که نه خیر، قرآن را باید به حقوق بشر عرضه کنیم و اگر موافق حقوق بشر بود قرآن پذیرفتنی است و اگر نبود قرآن مردود است.

البته در خصوص اینکه حقوق بشر یکی از میوه های (البته فعلا کال و نارس) قرآن است و اینکه فلان آیه چقدر از فضای امروز حقوق بشر هم جلوتر است و این نوع موضوعات و ... می توانستیم بنویسیم اما طرح موضوع به این صورتی که مطرح شده آنقدر رسوا است که حیف میدانیم اصلا وارد این باب بشویم.

امروز «بزرگ کردن» یهودیان و نیز مطرح کردن همجنسگرایی با تخصیص سرمایه های بزرگ مالی و سیاسی بشدت دارد پیگیری و تبلیغ میشود، و دور نیست روزی را ببینیم که «حقوق یهودیان» و «حقوق همجنسگرایان» هم مانند حقوق بشر در اینجا و آنجا مطرح و جا افتاده شود، در آنصورت حتما کسانی این ایراد را بر قرآن خواهند داشت که چرا قرآن مطالب ضد یهود و ضد همجنسگرایان دارد!

ایشان همچنین فرمایش کرده که :

اگر وحی وارد حوزه های معرفت های بشر نمی شد، هیچ مشکلی پدید نمی آمد؛ اما وحی وارد حوزه هایی شده است که با روش های معرفتی بشری اشتراک دارد و با روش های تجربی و عقلی بشر هم قابل حصول است و لذا مشاهده می شود، دستاوردهای عقلی و تجربی بشر با دستاوردهای وحیانی تعارض وجود دارند.

خیلی ممنون ! حالا دیگر وحی «مشکل زا» و «مزاحم» هم شد!

جهت اطلاع عرض میکنم که اگر وحی نبود بنی آدم در بیچارگی که هیچ کاری از او بر نمی آمد می ماند و هرگز نمیتوانست چیزی از حیوانات جلو بیفتد! به آیه زیر توجه کنید :

...بعث الله غرابا يبحث فى الارض ليريه كيف يوارى سواءه اخيه...

و همچنین تکنولوژی حرکت بر روی آب، و خیاطی، و ذوب فلزات، و عایق کاری، و معماری، و جهت یابی، و ریاضیات و بطور کلی هر آنچه مایه تمدن و فرق بین انسان و حیوان است را از وحی داریم ، به آیات زیر نگاه کنید :

واصنع الفلك باعیننا و وحینا

علمناه صنعہ لبوس لکم

النا له الحدید

و اسلنا له عین القطر

یعملون له من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات

لتعلموا عدد السنین و الحساب

علم بالقلم (۴) علم الانسان ما لم یعلم (۵)

همچنین اخلاقیات و فضیلت های انسانی را از وحی داریم:

یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة

در تمام طول تاریخ انبیاء، ترجیع بندِ «یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة»، چه عینا و چه مترادفا، بطور ثابت، در سبد وحی و در دستور کار انبیاء، بوده است.

یعنی رشد فضیلت های انسانی (یزکیهم)، و مفاهیم متعالی مندرج در کتب آسمانی

(یعلمهم الکتاب)، و مطالب حق - در مقابل کلماتی مانند نادرست و خرافه و باطل و گمراه کننده - (والحکمه)، مورد دغدغه دائمی خاطر و وجهه دائمی همت وحی بوده است.

یعنی اگر «بعث الله غرابا . . .» فقط یکبار بوده، «یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» همیشگی و دائمی بوده و نتیجه اش هم روشن است:

نگاهی به تاریخ بشر بما نشان میدهد که در ابتدای بشریت سبیت و خشونت حیوانگونه بطور آشکار و عریان و جود داشته (که مثلا یکی از فرزندان مستقیم و بلافصل حضرت آدم بر سر یک مطلب جزئی برادرش را میکشد) اما اینک که دوره بلوغ بشریت است کاملا محسوس است که آن حالت گرچه از بین نرفته، اما توافق عمومی بوجود آمده که آن حالت را بد و زشت و نکوهیده و غیر قابل قبول کرده، و در صورت مشاهده و اثبات، مجازات هائی به منظور جلو گیری از تکرار آنها اعمال میشود.

اینها، یعنی علوم، و تکنولوژی های فرق ایجادکن بین انسان و حیوان، و دور کنندگی از سبیت حیوانگونه، را، از وحی داریم.

این مربوط بود به قرون و اعصار دور، اما، قرآن که مال همین هزار و چارصدسال پیش است، ببینیم چه کرده :

۱ - قرآن از آن آدم های وحشی تمدن ساخت (این که شرحی نمیخواهد)

۲ - قرآن عقاید الهیاتی کل بشریت را بهبود بخشید (این یک شرح شیرین و جالب دارد، اما، چون کمی طولانی است در اینجا متعرضش نمیشویم و شخص احتمالا علاقمند را به مطالعه این مطلب را به مطالعه در انتهای تفسیر سوره توحید در جلد اول تفسیر خویش در سایت راهنمایی میکنیم)

۳ - قرآن سبب یک جهش بی نظیر علمی در حوزه علم و تکنولوژی شد (این

را ویل دورانت و جرج سارتن در کتابهای تاریخ تمدن و تاریخ علم در صدها صفحه توضیح داده اند و خودتان احتمالا خوانده اید)

چرا اینطور شد؟ و به عبارت دیگر چرا مسلمانان پرچمدار چنان جهش علمی شدند؟
برای جواب از شما دعوت میکنیم در این آیات دقتی کنید :

و از نشانه های اوست که شما را از خاک آفرید آنگاه شما بشری شده و منتشر گشته اید (۲۰) و از نشانه های اوست که برای شما جفت ها ئی از خودهاتان آفریده تا بسوی آنان میل کنید و آرامش گیرید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد . البته در این موضوع برای کسانی که اهل تفکر باشند نشانه های زیادی هست (۲۱) و از نشانه های او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان ها و رنگهایتان است. البته در این موضوع برای اهل دانش نشانه های زیادی است (۲۲) و از نشانه های او خواب شما در شب و روز ، و جستجوی روزی شما از فضل اوست ، البته در این موضوع برای شنوایان ، نشانه هائی است (۲۳) و از نشانه های خویش ، برق را به شما می نمایاند که هم جای ترس و هم جای طمع دارد . و از آسمان آبی میفرستد و زمین را پس از مرگش زنده می کند . البته در این موضوع برای خردمندان نشانه هائی است (۲۴) و از نشانه های او این است که آسمان و زمین را به امر خویش بر پا میدارد ، آنگاه وقتی که شما را با فرا خوانی از زمین فرا بخواند ، فوراً بیرون می آئید (۲۵) و هر کس که در آسمانها و زمین هست از آن اوست ، که همگی مطیع او هستند (۲۶) و اوست که آفرینش را شروع میکند و باز هم تجدیدش مینماید و آن برایش آسانتر است . و مثلاً بالاتر در آسمانها و زمین خاص اوست ، و همو پیروزمند فرزانه است (۲۷)

از متن فوق بطور عادی و طبیعی فهمیده میشود که در این چیزها «آیه» (= نشانه) خداوند هست ، یعنی اینکه اگر این چیزها دنبال شود معرفت بهتری نسبت به خداوند

حاصل میشود :

۱ - در آفرینش انسانها - ۲ - در انتشار بشر در روی زمین - ۳ - در آرامشی که در اثر ازدواج برای آحاد بشری حاصل میشود - ۴ - در آفرینش آسمانها و زمین - ۵ - در اختلاف زبان های انسانها - ۶ - در اختلاف رنگ های انسانها - ۷ - در موضوع خواب - ۸ - در موضوع بیداری پس از خواب - ۹ - در نظام رزق رسانی انسانها - ۱۰ - در رعد و برق - ۱۱ - در حالات روانی متناقض همزمان آدمی - ۱۲ - در نزول باران - ۱۳ - در «زنده شدن» زمین در اثر آن - ۱۴ - در آسمان و برقراری و دوام آن - ۱۵ - (و در برخی چیزهای دیگر که برای رعایت اختصار از ذکر آنها چشم پوشیدیم)

حالا اگر کسی این سرنخ ها را دنبال کرد پا در وادی چه علمی گذاشته؟

به عبارت دیگر در آیات مذکور سرنخ این علوم هست :

زیست شناسی ، دیرینه شناسی ، زمین شناسی ، روان شناسی ، نجوم ، زبان شناسی ، انسان شناسی ، اقتصاد ، هواشناسی ، فیزیک عمومی ، مکانیک عمومی ، مکانیک سیالات ، خاک شناسی (و همه اینها هم به ریاضیات نیاز دارد ، چه ریاضیات پایه و چه پیشرفته !)

ملاحظه فرمودید؟ اینها فقط سرنخ هائی است که فقط در ۸ آیه قرآن است و تازه، ما در برشماری آنها به اختصار پرداختیم، و از این نوع آیات در قرآن خیلی زیاد است و اگر میخواستیم بر بشماریم آنقدر طولانی میشد که از حوصله بیرون میبود،
بله، اینطور بود که قرآن مشوق و موجد و موسس علوم و فنون و تمدنی شد، که بشر، دبروز و امروز و فردا و فرداهای دیگر، درگستره و قلمرو آن زندگی میکند.

یک مثال برای «سرنخ» بودن این نوع آیات قرآنی

در ابتدا به متن ذیل که آیه ای از سوره ممتحنه است توجه کنید :

ای مسلمانان ! هنگامی که زنان مسلمان مهاجر بسوی شما آمدند امتحانشان کنید . {البته خداوند به ایمان آنها دانایتر است} پس اگر آنها را مومنه یافتید بسوی کفار برشان نگردانید . نه اینها برای آنها حلالند و نه آنها برای اینها . و آنچه آنها خریشان کرده اند بهشان بدهید و گناهی ندارد پس از اینکه اجر و مهرشان را بدهید با آنان ازدواج کنید (۱۰)

قسمتی را که در { } قرار داده ایم یک قسمتِ «پرانتری» از متن آیه است، دلیل پرانتری بودنش هم این است که اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را بهم وصل کنیم روال سخن صاف و یکدست و بی سکنه میشود (البته در این مورد در کتاب خویش به نام «آموزش تفسیر قرآن» - که در سایت هم هست - توضیحی داده ایم) اگر به متن و این قطعه پرانتری دقت کنیم ماحصل مجموع آنها این خواهد بود که ای مسلمانان خودتان علوم و فنون مورد نیاز خویش را بسازید و چشمتان همیشه به «آسمان» نباشد ، به دیگر سخن ، یعنی اینکه ای مسلمانان در این مورد به پیامبر (ص) مراجعه نکنید که «یا رسول الله این خانم مهاجر مورد تایید هست یا نه؟» و خودتان به سوال مذکور جواب دهید، و برای اینکار، خودتان ضوابطی تدوین کنید.

در آیه فوق به روشن ترین وجه به مسلمانان می آموزد که از «آسمان» فقط در حد سرنخ توقع کمک داشته باشند و نه (مانند آن روزهای اولیه) درگیری با کاری که در حد استعداد های خودشان هست.

البته قرآن کتاب فیزیک و شیمی و نیست، اما ، به همان روشی کار میکند که وحی در برانگیختن آن کلاغ برای آموزش پسر آدم در موضوع تدفین

جسد برادرش کرد، یعنی به او سرنخ داد و بقیه اش را برعهده شعور و استعداد ذاتی خود او وا گذاشت.

قرآن پر است از این سرنخ ها ، که برای بشر دیروز موسس و موجد علوم و فنون و پایه گذاری تمدن امروز گشت، و امروز هم سرنخ هایی برای بشر قرن بیست و یکم دارد که موجب برون رفت او از مشکلات و معما ها و درد و رنج های موجود او است که اگر پیگیری شود راه های برون رفت رخ خواهد نمود.

امیدوارم این مختصر توانسته باشد جواب آن چند سطر در مورد وحی را داده باشد و خواننده محترم بداند که با علم به اینکه شما خواننده ای عالم و فرهیخته میباشید خیلی خیلی رعایت اختصار را کرده ایم، و آلا این بحث ظرفیت ده ها برابر این مختصر را میطلبید.

ایشان همچنین فرموده :

ماهیت وحی چیست؟ آیا آن چیزی جز فرو رفتن در لایه های روحی خود پیامبر(ص) است؟ و آیا آنچه او به عنوان خدا و فرشتگان و شیاطین و بهشت و جهنم درک می کند، چیزی جز لایه های روحی خودش نیست؟ و آیا آنچه را که او بیان می کند، چیزی جز تجربیات روحی خودش است؟ آیا در حالت وحی چنان نیست که لایه بالاتری از وجود خودش با لایه ای فروتر از خودش سخن می گوید؟ آیا این تجربیات عرفانی و یا تجربیات نزدیک مرگ که شخص در آن حالت، خود را خدا می یابد و یا خود بالاترش به خود فروترش سخن می گوید، نمی تواند مؤید این فرضیه باشد؟ آیا آنچه را که پیامبران در قالب برپایی قیامت و حضور در بهشت و جهنم می یابند، چیزی جز همان صور برزخی و رؤیایی و مثالی خودشان نیست؟ و آیا بر اساس آن نمی توان گفت که اساساً خدا و فرشته و شیطان و بهشت و جهنمی خارج از روح و روان شخص وجود ندارد؟

و آیا معقول است که این جهان با این عظمت که میلیون ها سال گذشته تا به کمال کنونی رسیده است، با یک دمیدن در شیبوری نابود شود؟ و آیا اگر عالم پس از مرگ، جنبه روحی و برزخی داشته باشد، مزاحم عالم مادی کنونی است و جا را برای وجود عالم کنونی تنگ می کند؟

این بحث دو قسمت دارد :

۱ - ماهیت وحی

۲ - نا معقولی برخی از خروجی های وحی

که اینک ذیلا هریک را جداگانه رسیدگی میکنیم :

ماهیت وحی

آنچه در بالا مشاهده میشود تکرار اقوالی است که بطور خلاصه میگویند قرآن قول خود پیامبر است، منتها یکی میگوید «خواب» های اوست (سروش) و یکی میگوید «فهم» های اوست (مجتهد شبستری) و محمد ارکون و حامد ابوزید و برخی دیگر هم چیزهایی شبیه به همین ها میگویند و قدر مشترک همه اقوالشان «یفرقون بین الله و رسوله» است و صراحتا با نصوص واضح قرآنی مغایر و مخالف و مضاد است و لذا بدون اینکه سخنگوی قرآن باشیم به عنوان یک «قرآن خوان» میگوئیم مردود است.

(و در مقاله پاسخ به دکتر سروش بحث کافی در مردودیت فوق کرده ایم و در اینجا هیچ نمیخواهیم وارد آن شویم و کنجکاوان احتمالی را به همانجا ارجاع میدهیم)

اما، از آنجا که این موضوع در چارچوب یک بحث هرمنوتیکی عنوان شده، و گفته شده که ما باید قواعد زبانی و معانی کلمات را درک کنیم و نیز تاریخ و جامعه شناسی آن روزهای نزول وحی را بشناسیم (که تا اینجا صحیح است) و سپس میرسند به اینکه می باید ماهیت خود وحی را نیز بشناسیم، عرض میکنیم که ورود به این حوزه اخیرالذکر محال است و کار کسی که بخواهد به این حوزه وارد شود مانند کار کسی است که آب در هاون میکوبد و یا اینکه در قابلمه ای که جز آب در آن نیست میخواهد هلیم بپزد.

و وجه محال بودن درک چپستی وحی به این است که وحی بر ما محیط است و ما در آن محاط میباشیم (واگر کسی ان قلت کند که ما در این جهان هم محاط هستیم پس

چگونه است که اینهمه علم در باره آن یافته ایم و اینهمه تصرفات در آن کرده ایم در جواب میگوئیم ما در این جهان محاط نیستیم بلکه این جهان خانه ما است و ما صاحبخانه هستیم و علم ما از جهان و تصرفات ما در جهان از نوع علم و تصرفات مالکانه است و ما و کل جهان ما محاط در وحی هستیم)

خداوند در قرآن آنهمه از «آیات» و «صفات» خویش گفته ، اما یک کلمه در باره ذات خویش نفرموده ، و همچنین آنهمه در باره «حواشی» و عاملان و کارگزاران وحی گفته اما یک کلمه در باره چستی وحی نفرموده ، چرا؟ زیرا ما راهی به درک این دو قلم نداریم، همانطور که یک روبات راهی به درک سازنده خود ندارد و نمیتواند داشته باشد.

دلیل قرآنی این موضوع هم «وما اوتیتم من العلم الا قليلا» است که در باره چستی «روح» آمده، و برخی از علماء ناوارد و ناشی «روح» را به چیزی تفسیر کرده اند که قرآن آن را «نفس» نامیده، در حالیکه منظور از «روح» در آیه سوره اسراء همان چیزی است که در «تنزل الملائکه و الروح» و «نزل به الروح الامین» و «روحا من امرنا» و «روح القدس» و امثال آنها است، نه روح انسانی که موضوع علم روانشناسی و تکنیک روانپزشکی است، که در قرآن «نفس» نامیده شده است.

در پایان این قسمت نمیتوانم از گفتن این اظهار تعجب خودداری کنم که نمیدانم این چه «...»ی است که در باره وحی همه چیز میگویند غیر از آنچیزی که خود قرآن با صراحت و با تکرار زیاد میگوید که پیامبران مانند لوله آب و مانند نوار ضبط صوت و مانند نامه رسان هستند («عبد» هستند) که چیزی را که از وحی دریافت میکنند بدون دخل و تصرف و بطور کامل همان را تحویل میدهند، این «لایه های روحی» و «تجربیات روحی» و «لایه بالاتری از وجود خودش با لایه ای فروتر از خودش سخن می گوید» یعنی چه؟

آقایان! یکبار هم خود قرآن را بخوانید!

نا معقولی برخی از خروجی های وحی

این نیز از جنس آن سوء برداشت هایی است که قبلاً دیده ایم، در این مورد به دو تا از مولفه های آخرتی اشاره نموده و آنها را «مشکل دار» دیده، در حالیکه اگر یکبار قرآن را خوانده بود، متوجه میشد که قرآن آخرت را به زندگی کاملی که زمین پس از باران بهاری پیدا میکند و از خواب زمستانه که زندگی نزدیک به مرده دارد بیدار میشود و طراوت و سرسبزی و بالندگی می یابد، (در آیه های ۹ تا ۱۱ سوره ق و جاهای زیاد دیگر) مثال میزند، و نیز در جای دیگری شرایط فعلی جهان را به زندگی در آخر شب که چیزی نزدیک به مرگ است، و آخرت را به زندگی در روز که زندگی در آن کامل است (در آیه های ۱۷ و ۱۸ سوره تکویر) مثال میزند و توصیفاتی که وحی از قیامت میکند، نه تنها هیچ وجه مشترکی با آنچه ایراد مذکور نشاندهنده آن است ندارد، بلکه، اصلاً چیز دیگری است، و هم معقول و هم مطلوب است.

ایشان همچنین گفته :

جامعیت قرآن

سؤال مطرح در اینجا این است که آیا قرآن جامع است و و بیانگر هر چیزی است که بشر تا روز قیامت به آن نیازمند است؟

در پاسخ می گویم:

اولاً، قرآن حتی در عصر و مصر پیامبر(ص) جامع تمام آموزه های دینی نبود؛ چه رسد به این که جامع تمام آموزه های دینی در تمام اعصار و امصار بعدی باشد.

قرآن به واقع، حاشیه ای بر دیانت عرب حجاز عصر پیامبر(ص) برشمرده می شود؛ این چنین که هرگاه قصد اصلاح و تکمیل آموزه ای دینی نسبت به دیانت عرب بوده، آیاتی نازل می شده؛

لذا در قرآن هرگز متن دیانت عرب نیامده؛ بلکه حاشیه هایی بر آن دیانت آمده است و متن دیانت عرب با حاشیه اش که قرآن باشد، برای آن عصر جامع و کامل دانسته می شود.

این ۱۱۴ سوره ای که در قرآن به چشم می خورد، هر کدام ناظر به حاجات و سئوالات و مسائل عرب حجاز عصر پیامبر(ص) که به تدریج طی دوره رسالت آن حضرت، مطرح می شده، نازل شده است؛ نه این که ناظر به تمام مردم در همه اعصار و در زمینه همه موضوعات نازل شده باشد.

ثانیاً، اگر قرآن جامعیت داشت، دیگر حاجتی به مراجعه به سنت نبوی و عترت پیامبر(ص) وجود نداشت. این که پیامبر(ص) سفارش کرد که علاوه بر قرآن به عترت هم مراجعه کنید، خود دلیلی بر ناقص بودن قرآن و عدم کفایت آن برای اعصار دیگر است.

ثالثاً، در قرآن هرگز مسائل و حاجاتی که در اعصار بعدی مطرح شده، نظیر بیمه، بانک داری، تکنیک قوا، انتخابات، شبیه سازی، تلقیح خارج از رحم، رحم اجاره ای و مانند آنها نیامده است و این نمونه هایی است که از ناقص بودن قرآن حکایت می کند.

اگر گفته شود، در قرآن کلیات آمده و جزئیات به مراجعان به قرآن واگذار شده است تا از قرآن استخراج کنند، گفته می شود، در این صورت، هریک از کتاب های آسمانی دیگر مثل کتاب مقدس نیز جامع خواهد بود و لذا هیچ تفاوتی میان قرآن و غیر قرآن وجود نخواهد داشت.

علاوه بر این که اساساً این سخن که در قرآن، فقط کلیات آمده است، باطل است؛ چون در قرآن جزئیات بسیاری از موضوعات نظیر جزئیات قصص آمده است. واقعیت این است که در قرآن هم کلیات آمده و هم جزئیات، و از این جهت هیچ تفاوتی میان قرآن و سنت وجود ندارد؛ چون در سنت نیز هم کلیات و هم جزئیات به چشم می خورد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن به خلاصگی عرض کرده ایم)

ایشان همچنین گفته :

مغیبات قرآن

سئوالی که اینجا مطرح است، این است که آیا در قرآن نظر به این که راجع به حقایق غیبی نظیر خدا و فرشتگان و شیاطین و قیامت و بهشت و جهنم سخن گفته شده و تمثلات پیامبر در این زمینه ها در آن بازتاب یافته، باید از صلاحیت های خاصی برخوردار شد تا به مقاصد قرآن پی برد؟

پاسخ من این است که اگرچه ما هم اگر بتوانیم با ریاضت و تهذیب خود را به مرتبه ای برسانیم که برای ما هم تمثلاتی چه در رؤیا یا در خلسه حاصل شود، بهتر می توانیم، آن مغیباتی را که پیامبر(ص) تجربه می کرد، درک کنیم؛ اما نظر به این که در قرآن، آن مغیبات به مشهودات دنیوی تشبیه شده و در قالب آنها بیان گردیده، ما در فهم آیات مغیبات هرگز در نمی مانیم و می توانیم به مقاصد آیات پی ببریم.

(پاسخ این بخش را در قسمت های مربوط به وحی دادیم)

ایشان گفته :

بطون قرآن

سؤال مطرح راجع به بطون قرآن این است که آیا قرآن از چیزی به نام بطون که متمایز از کلام بشری باشد، برخوردار است و به عبارت دیگر، آیا در آن معانی ژرفی وجود دارد که متفاوت از معانی کلام های بشری است؟

در پاسخ باید گفت که بیش از دو معنا به هر کلامی قابل انتساب نیست:

یکی معنای عرفی است؛ یعنی همان معنایی که بر مواضعه و استعمال اهل زبان مبتنی است و لذا برای فهم چنین معنایی باید به عرف مراجعه کرد

و دیگر معنای عقلی است؛ یعنی لوازم عقلی و منطقی معنای عرفی که در منطق و اصول فقه بیان شده است؛

اما معنای بی ربط و آسمان و ریسمانی قابل انتساب به هیچ کلامی اعم از قرآن و غیر قرآن نیست و تفسیر به رأی برشمرده می شود. بنابراین، قرآن از این جهت با کلام بشری هیچ تفاوتی ندارد و لذا تحت عنوان بطون قرآن نمی توان معنایی را به قرآن نسبت داد که نه عرفی است و نه عقلی. لذا قرآن خصوصیتی به نام بطون که سایر کلام ها از آن بی بهره باشند، ندارد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن دادیم)

ایشان بازهم گفته :

وجوه قرآن

سئوالی که اینجا مطرح است، این است که آیا قرآن از وجوه معانی مختلف برخوردار است و در آن می توان یک لفظ را به معانی مختلفی حمل کرد و همه آن معانی را صحیح و قابل انتساب به قرآن برشمرد؟

در پاسخ عرض می کنم که در هر کلامی، اگر لفظی باشد که به تنهایی و مستقل از جمله دارای وجوه متعددی از معانی باشد، اما هرگز در جمله بیش از یک معنا ندارد و وقتی اهل زبان چنین لفظی را در جمله ای به کار می برد، تنها یکی از معانی اش را اراده می کند و قرائن کلام اعم از مقالی و مقامی به طور واضح، مشخص می کند که کدامیک از معانی اش مقصود گوینده است.

برای مثال لفظ شیر در زبان فارسی که به تنهایی دارای معانی شیر خوردنی و شیر آب و شیر درنده و آدم شجاع است، وقتی در جمله ای به کار می رود، تنها یکی از این معانی را می تواند داشته باشد؛ نظیر این که کسی سر سفره نشسته است و می گوید، «شیر را بیار تا بخوریم.» در چنین جمله ای فقط همان معنای «شیر خوردنی» مراد شده است و ادعا این که معانی دیگر نیز قصد شده، زورگویی شمرده می شود.

قرآن نیز از این جهت هیچ تفاوتی با کلام بشری ندارد و لذا ادعای این که الفاظ قرآن ذو وجوه است و معانی متعدد صحیحی را در بردارد، نادرست است. سبب چنین ادعایی این است که قرائن الفاظ قرآن مورد توجه قرار نمی گیرد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به اعجاز قرآن دادیم)

ایشان گفته :

محکم و متشابه

اینک سؤال این است که آیا در قرآن محکم و متشابه هست و بدون ارجاع آیاتی که متشابه خوانده می شود، به آیاتی که محکم نامیده می شود، امکان فهم آیات متشابه وجود ندارد؟

پاسخ این است که:

اولاً، وقتی متشابه به این معنا در یک کلام به وجود می آید که یا گوینده فصیح و بلیغ نباشد و یا قصد افهام مقصود نداشته باشد و یا شنونده به قرائن کلام توجه

نداشته باشد و از این جهت هم میان قرآن و غیر قرآن هیچ تفاوتی وجود ندارد و لذا نمی توان برای قرآن یک خصوصیت جداگانه ای به نام وجود متشابهات در آن قایل شد.

ثانیاً، اساساً، این ادعا باطل است که در قرآن متشابه وجود دارد؛ یعنی در آن آیاتی باشد که معنای آنها روشن نباشد و جز با ارجاع به آیات محکم، معنایشان آشکار نشود؛ زیرا وقتی به سباق تمام آیاتی که متشابه است، نظر شود، به وضوح قرآنی پیدا می شود که معنای آن آیات را آشکار می سازد.

(موضوع محکم و متشابه اصلاً از این نوع، که فوقاً گفته، نیست، بلکه از نوعی است که شرح آن کمی مفصل است، و اگر بخواهیم خلاصه اش کنیم میتوان گفت:

الف - قرآن دوجور مطلب دارد و کل مطالب قرآن خارج از این دوجور نیست:

الف/۱ مطالبی که صرفنظر از نوع آن (قصص، استدلال ها، امر و نهی ها، تحذیر و تشویق ها، و غیره ها) در این فضای این جهانی که در آنیم و به آن مانوسیم قرار میگیرد .

الف/۲ مطالبی مانند جن و ملک و عرش و لوح و قلم و کرسی و قیامت و آخرت که بیرون از این فضای این جهانی که در آنیم و به آن مانوسیم قرار میگیرد.

فهم مطالب الف/۱ برای بشر هر عصر در همان عصر ممکن و تمام است و نیازی به منبعی بیرون از قرآن ندارد (گرچه سهل و سخت دارد اما قابل فهم و غیر قابل فهم ندارد و در نهایت قابل فهم است) نمونه اش هم تفسیر این بنده از کل قرآن که در تدوین اش نیازی به بیرون از قرآن احساس نکرده ام.

فهم مطالب الف/۲ برای هیچ بشر هیچ عصری ممکن نیست بلکه آنها موضوع آیاتی از قبیل «الذین یؤمنون بالغیب» و «الراسخون فی العلم یقولون کل من عندالله» و .. و .. میباشد و معصوم و غیر معصوم در این گزاره اخیر یکسانند.

دلیل سخن اخیر «مادریک» های قرآن و «ما تدری نفس ما اخفی لهم . . .» و مشابه های آن در قرآن، و «امی» خواندن های مکرر قرآن رسول اکرم ص را، و دلیل های دیگر است که کم هم نیست.

لذا، به نظر این بنده، کل بحث ارائه شده توسط ارائه کننده محترم از بن خطا است، زیرا منظور از محکمت مطالب الف/۱ است و متشابهات الف/۲. و ارجاع متشابهات به محکمت هم که از آن حرفه‌است!!

ایشان گفته :

مفسر می تواند از رهگذر جایگزینی و قرار دادن خود به جای مؤلف و نیز در جهان مؤلف از تأثیرگذاری روان و جهان خودش در تفسیر متن بکاهد.

(پاسخ این بخش را در بخش مربوط به چیستی وحی دادیم، اما غیر از چیزی که در آنجا گفتیم خود این موضوع خیلی «بحث بر» است، اما، فضا و حوصله خوانندگان محدود است و لذا واردش نمیشویم، اما خلاصه اش این است که این موضوع به گفتن آسان است، اما، انجامش محالیت عقلی دارد، زیرا منابعی که کمک کند ما بتوانیم خود را بجای معاصران نزول وحی قرار دهیم، اصلا وجود ندارد و چیزهایی مانند سیره ابن هشام و امثال آن به دلایلی که میدانیم، اصلا قابلیت و کفایتِ تامینِ چنین منظوری را ندارند)